پاتانجلی

ریختهٔ خامهٔ

استاد رئیس ابوریحان بیرونی

بر پایهٔ طبع هلموت ریتر

به تصحیح مجدد منوچهر صدوقی سها

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بسم الله الرحمن الرحیم

پاتانجلی

ریختهٔ خامهٔ

استاد رئیس ابوریحان بیرونی

برپایهٔ طبع

هلموت ریتر

به تصحیح مجدد

منوچهر صدوقی سها

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران ۱۳۷۹

ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد، ۳۶۲-۴۴۰ق.
پاتانجلی / ریختهٔ خامهٔ ابوریحان بیرونی؛ بر پایهٔ طبع هلموت ریتر؛ به تصحیح مجدد منوچهر صدوقی سها. ــ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹.
بیست و هفت، ۸۴ ص.
ISBN 964 - 426 - 097 - X
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان لاتینی شده: Patanjali.
عربی.
۱. فلسفهٔ هندی ــ متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. عرفان هندی ــ متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۳. یوگا (فلسفه) ــ متون قدیمی تا قرن ۱۴. الف. ریتر، هلموت، ۱۸۹۲-۱۹۷۱، مصحح. ب. صدوقی سها، منوچهر، مصحح. ج. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. د. عنوان.
۲پ ۲ الف / B۱۳۱ ۱۸۱/۴
کتابخانهٔ ملی ایران ۱۷۰۷۰-۷۹م

پاتانجلی، ریختهٔ خامهٔ استاد رئیس ابوریحان بیرونی

بر پایهٔ طبع: هلموت ریتر
به تصحیح مجدد: منوچهر صدوقی «سها»
ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیر نشر: حسن فقیه عبداللهی
چاپ اول: زمستان ۱۳۷۹
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه
حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: فاطمه آقاجانی
ناظر چاپ: سید ابراهیم سیدعلی
چاپ و صحافی: شرکت چاپ فرشیوه
ردیف انتشار: ۷۹۰۱۹

شابک X ـ ۰۹۷ ـ ۴۲۶ ـ ۹۶۴ ISBN 964. 426. 097. X

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۴۱۹ ـ ۱۴۱۵۵، تلفن: ۳ ـ ۸۰۴۶۸۹۱، فاکس: ۸۰۳۶۳۱۷

هوالحق

دیباچه

ذکر معنایی چند به دیباچهٔ رسالهٔ منیف پاتانجلی، ریختهٔ خامهٔ استاد رئیس ابوریحان بیرونی که خاک پاک او باغی از باغ‌های مینوی برین باد، بایسته است همچون یاد چونی آغاز آشنایی مصحّح با آن و تصمیم به تجدید طبع او و إشعار به نحوهٔ عمل استاد در تعریب و تفسیر و تعیین به تقریب زمان تعریب و سرگذشت کشف و طبع به روزگار ما و شیوهٔ تصحیح جدید آن <= طبع حاضر> و معنایی چند دیگر از این قبیل. و این است آن که:

الف: به سال ۱۳۵۶ خورشیدی به هنگام پارسی گردانی جلد

نخستین کتاب‌الهند به تضاعیف آن نام رسالهٔ پاتانجلی که تا بدان‌جایگاه که در خاطر فاتر می‌آورم تا بدان‌گاه هیچ در گوش نگرفته بودم به چشم آوردم و از سر رؤیت معنایی چند جزیل و نبیل که استاد رئیس از آن <= پاتانجلی> بدان <= کتاب‌الهند> ایراد فرموده است اشتیاقی وافر به زیارت آن به‌هم رسانیدم و لکن نسخهٔ او چندان که می‌گشتم فرادست نمی‌آمد و بل که هیچ درنمی‌یافتم که آیا اساساً برکران از تطاول جور روزگاران، به گوشه‌ای باقی است یا نی. تا چه باشد حکم طبع آن تا مگر گاهی که به سالیانی چند پیش، افتخار مصاحبتی علمی با برخی از فضلاءِ عظام معاصرین و از آن جمله آقای دکتر مهدی محقّق حفظه‌الله للعلم و اهله حاصل آمده بود، از معظّم‌له استماع شد که اولاً نسخه‌ای از آن <= پاتانجلی> به کتابخانهٔ مشهور «کوپرولو»ی ترکیه مضبوط است و ثانیاً نسخهٔ مزبور به‌دست هلموت ریتر به مجلّهٔ *Oriens* به آلمان به‌طبع رسیده است و هم چندی برنیامد که از سرکمال سماحت ذات و نیز شوقی که با نشر متون والای عتیق می‌دارند کوپیه‌ای از آن از روی اصل که به‌اختیار می‌داشتند آماده و با من بنده مبذول و به تجدید طبع آن اشارت و بل که تأکید فرمودند و قضا را به همان ایام به یکی از متنزّهات اطراف شهر روزی چند التزام

محضر آقای استاد جعفری دامت برکاته‌العالیه* فرادست آمد و بدان ایام معدودات مقادیری از آن <= پاتانجلی> بدان محضر شریف قرائت شد و محلّ عنایت آمد و معظّم‌له نیز با اخطار به عظم شأن مطالب آن تشویق فرمودند که کاری بر او اعمال شود و سرانجام عنایت معظّم لهما و بالاخصّ تعقیب گاه‌گاهی آقای دکتر محقّق مصحوب با شوق قدیم مورد اشعار، ذوقی برانگیخت و موجب گردید که به چنان کاری آغاز شود هرچند که به‌پایان‌آوری آن درازا یافت و جز به اواخر سال ۱۳۶۸ خورشیدی فرادست نیامد.

ب: پاتانجلی که رساله‌ای است اولاً به تصوّف و ثانیاً به فلسفهٔ هندی چنان‌که از افادت استاد رئیس به اوایل آن برمی‌آید از جملهٔ ذخایر حکمای هند می‌بوده است به زبان سانسکریت و همچون سایر کتب کذایی آنان موزون و حاوی مسائلی فنّی در باب ادب، و چون آن را در شمار سایر ذخایر حرفاًبه‌حرف بهر او <= استاد رئیس> خوانده بوده‌اند و او بدان احاطت یافته بوده است، ضمیر او اجازت نکرده بوده است که راغبین بدان را از آن محروم بگذارد و هم از اینجا

---

*. معظّم‌له به‌تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۷۸ به رحمت واسعهٔ الهیه واصل شد (قدّس‌الله نفسه‌الزّکیّه).

می‌بوده است که آن را تعریب فرموده است امّا نه به ترجمت محض بل به گونه‌ای دیگر که خود می‌آورد به چند مقام و بالاخصّ به همان اوایل رساله ازپی تمهید عذری و این است آن‌که:

... لذلک اضطررتُ فی‌النّقل الی خلط‌النّصّ بذلک التّفسیر المزید و إجراءالکلام علی ما یشبه السؤال و الجواب و إلی إسقاط مایتعلّق بالنّحو واللّغة و هذا عذرٌ قَدَّمتُه لتفاوت حجم‌الکتاب فی‌اللّغتین عندالمقایسة بینهما حتّیٰ لایظنّ ظانٌ انّ ذلک لإخلالٍ بمعنی بل یتحقّق انّه للتّنقیح عمّا یعود وبالا : R/ ص 168 س $\frac{1}{4}$.

و آنچه که از افادت مورد اشعار برمی‌آید این است که:

۱. پاتانجلی از ذخایر حکمای هند می‌بوده است.

۲. خود محتملاً موزون می‌بوده است و فهم آن از سر اشتمال بر مسائلی تخصّصی، مشکل بهر عامهٔ مردمان.

۳. حرفاًبه‌حرف و لابد به‌توسط فضلای قوم، بهر استاد رئیس خوانده شده بوده است تا بدان‌جایگاه که بر آن احاطت یابد.

۴. ازپی احاطت حاصل، ضمیر استاد رئیس اجازت نکرده بوده است که کسانی که راغب بدانند و از سر عدم آشنایی با زبان سانسکریت از استفادت از آن ناتوانند از او محروم بمانند و از این رو مبادرت

فرموده بوده است به تعریب آن.

۵. کتاب به متن خویش از سر احتواء بر مسائلی ادبی فنّی، مفصّل می‌بوده است و استاد آن مسائل فروافکنده است هم از سر اینکه عام‌ـ المنفعه نمی‌بوده است و هم به‌احتمال بدین خواست که کتاب منحصر می‌بوده باشد به فنّ معرفت.

٦. ناچارگردیده بوده است که بهر تبیین مطالب سخنانی بدان بیفزاید و هم کلام را به‌صورت پرسش و پاسخ درآورد.

ج: به پایان رساله وارد است که:

... و سأعمل باذن‌الله کتاباً فی شرایعهم والإبانة عن عقائدهم والإشارة الی مواضعاتهم و أخبارهم و بعض‌ـ المعارف فی‌ارضهم و بلادهم... إن فسح‌الله فی‌الاجل و کَشَفَ‌الموانع من‌الأسقام والعلل: R/ص 200 س $\frac{٦}{٩}$.

و به ظنّ اقوای محفوف به قرائن قطعیه و بل که متأخّم به یقین، مراد از آن و یعنی کتابی که استاد به‌گاه به‌پایان‌آوری پاتانجلی به آرزو می‌داشته است که اگر ایزد عمری بهر او باقی بدارد و موانعی همچون بیماری‌ها از او بازگرداند به معارف هندوانی تصنیف فرماید همانا کتاب مستطاب تحقیق ماللهند است و بل که علی‌التّحقیق همان است از این روی که به‌حال تحریر با مراجعه بدان <= کتاب‌الهند> این عبارت

در دیده آمد که:

... و کُنتُ نَقلتُ الیٰ العربیّ کتابین احدهما ... والآخر فی تخلیص النّفس من رباط البدن یُعرف بباتانجل = حیدرآباد، دائرةالمعارف، ۱۹۵۸، ص ۶، س $\frac{۱}{۳}$.

و گمان با یقین مبدّل گردانید و بدین‌گونه پدیدار می‌آید که تعریب پاتانجلی زماناً مقدّم می‌بوده است بر تصنیف کتاب‌الهند و تاریخ تحریر نهایی او <= کتاب‌الهند> نیز محدود بوده است به حوالی سال ۴۲۲ هجری قمری <= دکتر صفا: احوال و آثار ابوریحان بیرونی، دانشگاه طهران، ۱۳۵۲، ص $\frac{۸۹}{۹۱}$> و نهاده بر این پایه بایسته است که بگوییم که پاتانجلی به سنوات پیش از آن <= سال ۴۲۲> به تازی درآمده باشد.

د: نسخهٔ منحصر به فرد پاتانجلی که به مجموعهٔ رسائل و اشعار ماندگار از سده‌های هشتم و نهم مضبوط به نمرهٔ ۱۵۸۹ به کتابخانهٔ «کوپرولو»ی استانبول موجود است <= استاد دانش‌پژوه: فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران، ۱۳۴۸، ص ۴۷۹> از روزی که به سنهٔ ۱۹۳۰ میلادی به‌دست احد از مستشرقین آلمانی فی‌الواقع کشف شده است الی یومنا هذا مصبّ نظر و محطّ اهتمام تنی چند از افاضل روزگار افتاده است و مفصّل این مجمل آنی است که

آقای دکتر پرویز اذکائی حرس‌الله جانبه، حسب‌التّقاضاءِ من بنده به تعلیقهٔ شریفهٔ مورخ به ۷۰/۸/۱۷ خویش به‌شرح مستوفیٰ در افادت آورده است فله‌الشّکر و هی هذه:

بسمه‌تعالی ـ ۷۰/۸/۱۷ ـ ... آقای منوچهر صدوقی سها، با عرض سلام و تجدید مراتب اخلاص و ارادت در امتثال اوامر عالی راجع به کتاب پاتانجلی بیرونی ذیلاً تصدیع‌افزا می‌شود:

۱. هائور (J. W. Hauer) آن را تحت عنوان نسخهٔ خطّی نویافته از کتاب پاتانجلی در مجلّهٔ مطالعات شرق‌شناسی آلمان معرّفی کرد.

←: «Das neugefundene arabische manuskript von al-Bîrûni's Übersetzung des Pâtanjala (Ein vorläufiger Bericht)», *OLZ*, 1930, col. 33: pp. 273 -282.

۲. لوئی ماسینیون در گفتار فرانسوی خود تحت عنوان «بیرونی و ارزش جهانی علم اسلامی» در یادنامهٔ بیرونی یاد کرده است که این کتاب پاتانجلی، ترجمه از

سانسکریت دربارهٔ یوگا، نسخهٔ خطّی آن در استانبول توسط هائور کشف شده است.

→: *Al-Biruni Commemoration Volume*, Calcutta, 1951, p. 278.

۳. سپس ریتر (H. Ritter) نیز آن را تحت عنوان «ترجمهٔ کتاب پاتانجلی از بیرونی» در جشن‌نامهٔ (هزارهٔ) ابن‌سینا مورد بررسی قرارداد.

→: «La traduction due Livre de Patanjali par Bîrûnî»,en person(dans) *Le Livre de Millénaire d'Avicenne*, Téhéran, Tom. 2, 1955, pp. 134-148.

۴. همان‌سال، ریتر، متن عربی موجود کتاب (پاتانجلی الهندی فی‌الخلاص من‌الامثال)[نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۵۸۹ محفوظ درکتابخانهٔ «کوپرولو»ی استانبول، گ ۴۰۸ـ ۴۱۵] را در مجموعهٔ المنقطا من دراسات‌المستشرقین از صلاح‌الدّین المنجّد، قاهره، ۱۹۵۵، ص‌ص ۵۹ـ۷۳، طبع کرد.

۵. سال بعد، خود ریتر، آن را با حواشی مفصل در

مجلّهٔ *Oriens* به آلمانی نقل و طبع کرد.

→: «Al - Bîrûnî's Übersetzung des Yogasûtra des patanjali», *Oriens*, 1956, vol. 9, pp. 165- 200.

۶. همان سال شرح مختصری به فارسی از وی در ایران چاپ شد.

→: «ابوریحان و کتاب پاتنجلی»، مجلّهٔ یغما، س ۱ (۱۳۳۳)، ش ۷، ص‌ص ۹ـ۱۵ و ص‌ص ۶۰ـ۶۶.

۷. ده سال بعد، س. پینس (S. Pines) و ت. گلبلوم (T. Gelblum) متن و ترجمهٔ فصل اوّل آن را به انگلیسی در تطبیق با متن سانسکریت و با حواشی مفصّل در نشریهٔ مدرسهٔ مطالعات شرقی و افریقایی (لندن) طبع کردند.

→: «Al - Bîrûnî's Arabic version of Pâtanjalî's Yogasûtra: a translation of his first chapter and a comparison with related Sanskrit texts» (in) *BSOAS*, 20, II, 1966, pp. 302- 375,

به‌علاوه، بد نیست به:

۱. مقدمهٔ ترجمهٔ انگلیسی تحقیق ماللهند (India)، صفحهٔ III تا XXX؛

۲. تاریخ ادب عربی بروکلمان:

Brockelmann, *S*.I, L. 872

رجوع فرمایید.

... زیاده سلامتی و توفیق آنجناب را مسئلت دارم ...

اذکائی.

افادات عالیهٔ آقای دکتر اذکائی متّعناالله بدوام افاضاته ختام یافت و الحاق این حاشیه نیز بدان بایسته است که آقای دکتر سید محمدرضاء جلالی نائینی حرس‌الله جانبه را شنیدم که پاتانجلی به هند به پارسی درآمده است و حلیت انطباع پذیرفته و چنین می‌انگارم که نسخهٔ آن دیده باشم و بل که داشته باشم والعلم عنده تعالی.

ه: بدان‌گونه که آشکار است طبع حاضر کلّاً و طرّاً مبتنی است بر طبع ریتر و فضل تقدّم و بل که تقدّم فضل نیز بدین کار از آنِ او است و اگر هم من بنده کاری می‌کرده باشد، به‌تقریب جز این نخواهد بود که:

۱. توضیحات ریتر به ذیل صفحات واقع است و توضیحات طبع

حاضر به ذیل بند(پاراگراف)ها ضبط شده است.

۲. به جاهایی که شکّی در ضبط کلمات درمیان بوده است، با نهادن علامت سؤال <= ؟> بر کنار کلمهٔ مشکوک فیها، وجود آن <=شکّ> اظهار گردیده است.

۳. بر آغاز برخی قطعات که فاقد نمره می‌بوده است، شماره نهاده شده است.

۴. جمله‌ای چند که نیازمند می‌بوده است با تبیینی، به تبعیّت از ریتر به میانهٔ علامت <=X - X> افتاده است و بیان راجع بدان به پایان پاراگراف ذوربط ایراد گردیده است.

۵. شماره‌گذاری طبع ریتر به جمیع قطعات متن مسلسل است و یگانه و به طبع حاضر با حفظ تسلسل مورد اشعار، به الحاق علامت ممیّز <= / > پرسش‌ها و پاسخ‌های قطعات گونه‌گون با نمره‌ای جداگانه مشخّص گردیده است.

۶. برخی تصحیحات طبع حاضر صرفاً منصرف است به رسم‌الخطّ و مآلاً برخاسته از دیگرگونی سلیقهٔ ادبی و نه جز آن.

۷. به برخی جای‌ها چنین در دیده آمده است که ضبط متن، ارجح است بر ضبط ریتر و نهاده بر این پایه، بدان جای‌ها همان ضبط متن اختیار شده است.

۸. برخي كلمات نيز از سر قياس به‌تصحيح رسيده است كه البته اندک هم در شمار نمی‌آيد.

۹. واپسين سخن نيز اين است كه به‌گونه‌ای كه مشهود است كلمات، اعراب شده است و اگر خطايی در آن در ديده آيد، اولاً به لغزش ديده معذور دارند و ثانياً بدين‌كه زمان طبع رساله درازا يافت و به افزون از پنج سال رسيد و بالاتر از آن حروف‌نگاری او تجديد گرديد...

و: بيان < : استدراک >: كلمهٔ «الامثال» وارد به عنوان رساله <= باتنجل‌الهندی فی‌الخلاص من‌الامثال؟ > كه بدين مقام عاری از معنايی محصّل در ديده می‌آيد به استدراک از فهرست آثار استاد رئيس كه ريختهٔ خامهٔ شخص شخيص آن بزرگ است <= چاپ آقای دكتر محقّق، ص ۳۶، س ۱۷ > به كلمهٔ «الارتباک» تصحيح گرديده است كه واجد كمال تناسب و بل كه صحّت است.

۱/۹ <= تأييد: > به متن رساله <= پاتانجلی: القطعةالثانيه، س ۶/۲۹ > وارد است كه: قال‌السائل فهل يكون للارتباک سبب غير ذلک... قال‌المجيب... و ليس للارتباک سبب غيره... > و هذاالذی له نظائر ايضا فيه دليل صحّة ما ذهبنا اليه والله هوالعالم.

ز: ذيل:

۱. نشانه‌ای که به توالی صفحات و مثل را به‌صورت < ۴۱۲ آ > در دیده می‌آید مشعر است به نمرهٔ صفحات متن مخطوط و در مقام تعیین تطابق صفحات مطبوع با آن < = مخطوط > از سوی ریتر الحاق گردیده است و نشانه‌ای دیگر که مثل را به‌صورت <107=1> فراچشم می‌رسد مشعر است به نمرهٔ صفحات طبع ریتر و در مقام تعیین تطابق صفحات طبع حاضر با آن < = طبع ریتر> الحاق گردیده است.

۲. علامت :Ā مشعر است به متن < = نسخهٔ اصل > و علامت :R به طبع ریتر و علامت :S به طبع حاضر و تصرّفات من بنده که به علامت اخیرالذّکر < =S > مشخّص است کلاً به میانهٔ دو قلاب: < > افتاده است.

ح : معارف هندوانی چنان‌که استاد رئیس نیز تا بدان‌جایگاه که به‌خاطر فاتر می‌دارم به جایی که کنونش مع‌الاسف در یاد نمی‌آورم افادت فرموده است، مانَنده است با معدن زغال حاوی رگه‌های الماس ــ به پایان رسالهٔ حاضر < = پاتانجلی > نیز کتب هندوان را در حسابات نجومی ازجهت معانی و نظم تشبیه فرموده است به گوهر آمیخته با خزف: R/ ص 200، س $\frac{۱}{۲}$ ــ و طائل و لاطائل آن مخلوط است و رسالهٔ حاضر نیز بر کران از شمول حکم مورد اشعار نیست و نهاده بر

این پایه با اینکه ازسر انصاف بایسته است که گفته شود که حاوی سخنانی والا در تصوّف است بعضاً عاری از برخی اباطیل نیز در دیده نمی‌آید و بسط این معنی نیاز می‌دارد با حالی و مجالی که علی‌العجاله هیچ‌یک از آن با من بنده فرادست نیست و از این روی در باب آن به همین اشعار اکتفاء می‌کنم و به آرزو می‌دارم که احد از فضلایی که عنایتی با این قبیل مقولات می‌دارند این مهم در عهدهٔ همّت خویش همی گیرد.

ط : پاتانجلی و فی‌الحقیقه تصوّف هندی در تصوّف ما بلاشک مؤثّر افتاده است چنان‌که استاد رئیس می‌فرماید:

> و الی طریق پاتانجل ذهبت‌الصّوفیه فی‌الاشتغال بالحق و قالوا... و یوجد فی کلامهم ما یدلّ علی‌القول بالاتحاد < = کتاب‌الهند: ص ٦٦، س ۱۲/۱۵ >.

و از میانهٔ فضلای معاصرین ما نیز مرحوم سعید نفیسی آورده است به کتاب سرچشمهٔ تصوّف در ایران که :

> فلسفهٔ وحدت وجود در تصوّف ایران و هند مأخوذ از فلسفهٔ هندی «پتنجالی : Patanjali است که تعبیر آن این است که رنگ آب رنگ ظرف آن است»؟! < = طهران، فروغی ، ١٣٦٦ ، ص ٢٢٢>.

و تحشیةً می‌گویم که از سر آنکه این سخن علی‌ایّ‌حال بر کران از احتواء بر واقعیّتی به صدر خویش نیست آن را بدین مقام در ضبط آوردم وگرنه برخی از سخنانی که بدان کتاب <= سرچشمهٔ تصوّف> وارد است تا بدان‌جایگاه ساقط از رتبت اعتبار است که گاه در گمان همی‌آورم که تواند بود که اکثر مطالب آن و نه چنان‌که مؤلّف به دیباچه آورده است برخی از آن، جماعتی از تلامیذ فاقد فضل و واجد غرض او به‌نام استاد خویش جمع می‌کرده باشند و نه شخص او وگرنه چگونه می‌توان باور کرد که چون او فاضلی ادیب متتبّع و آن هم بالاخصّ در مقام تدریس «تاریخ تصوف» در دورهٔ دکتری <ادبیات> دانشگاه طهران مثل را به همین عبارتی که در ذکر آمد وحدت وجود کذایی را در یک سخن تعبیر کند به اینکه «رنگ آب رنگ ظرف آن است»؟! وآرد بریزد و غربال بیاویزد.

قل للذی یدّعی فی‌العلم فلسفةً حفظتَ شیئاً و غابت عنک اشیاءُ

ی : برخی از فضلاءِ عظام از یاران گرامی که گاه از این کار ناچیز مناسبتی را اطلاعی حاصل می‌کردند از سر عنایت امر می‌فرمودند که تتمیماً للفائده و تکمیلاً للعائده من بنده این رساله نیز همچون جلد نخستین کتاب‌الهند پارسی گرداند و از این میان بالاخصّ آقای دکتر محمد روشن حرس‌الله جانبه کرّةً بعد اُولیٰ و مرّةً بعد اُخریٰ چنین

تکلیفی در کار می‌آورد و هم به اوایل شروع به طبع چنین تکـلیفی ازسوی ناشر در کار آمد و مآلاً خواسته و نخواسته آغاز گـردید بـه پارسی گردانی آن و به‌تقریب ثلث او نیز از دست برآمد ولکن از آن روی که دیده شد که عـنایت اسـتاد رئـیس اوّلاً و بـالذّات مـعطوف می‌بوده است با جانب معنی و از این روی چندان رعایتی با جانب لفظ معمول نفرموده است تا بدان‌جایگاه که گاه بـود کـه سـخن از حـلیهٔ بلاغت عاری مانده باشد و از سویی نیز امثال ما اهل ظاهر، بسیار در آرایش‌های لفظی کلام درمی‌نگرند از آن کار و یعنی پارسی‌گردانی رساله دست فرو داشتم و بازآمدم ولکن حکم انصاف را این رسـالهٔ شریف از سر نبالت و جزالت بایسته است که به زبان پارسی درآید و کفایت مهمی چنین در عهدهٔ همت فضلایی است که عنایتی به ایـن مقولات می‌دارند.

ک : < : ذیل : > ایراد این معنی نیز بدین مقام بایسته و بس بایسته است که سوق کلام ازسوی استاد رئـیس نـه بـر نـهج بـلاغت تـامّ و بالاخصّ بدین رسالهٔ شریف، بـرخـاسته مـی‌بوده است از تـعمّد، بـه قصدی صحیح و والا به شرحی که ذیلاً از افادت بـعضی از فـضلاءِ حکمی سدهٔ هفتم هجری بیاید.

ل : < : بیان : > فاضلی اهل حکمت از ابناءِ سدهٔ هفتم، ابواسحاق

ابراهیم‌بن محمد تبریزی نام او شهیر به غضنفر به ذیلی که بهر رسالهٔ فهرست کتب محمدبن زکریّاء رازی ریختهٔ خامهٔ استاد رئیس ساخته است نامیده به المشّاطه لرسالة‌الفهرست مطلبی چند عمده ایراد کرده است در باب آثار او < = استاد رئیس > و بالاخصّ رسالهٔ پاتانجلی و هم در آن است آنچه که از تعمّد آن بزرگ بیاوردم و از این روی بایسته است که افادت او < = غضنفر > بدین مقام در نقل آورم و این است آن که:

و سأخبر الآن عن قصّةِ حالی معه < = الاستاذِالرّئیس ابی ریحان البیرونی >:

کان من وقت وفاته الی ولادتی مأة و اربع و ثمانون سنة فارسیّة، و لمابلغ سنّی العشره، شغفت بعلم‌النّجوم من بین سائرالعلوم، من غیر باعثٍ لی علیه من خارج، بل بحسب غریزتی و مقتضی هیئة طالعی، مع منع عنیف من جانب أبی فی‌النّظر فی ذلک، و انما اشتغلت سراراً منه بالمداخل والجداول و نحوها، الی ان جاوزتُ‌العشرین من‌السّنین، فعثرت یوماً علی کتابه الموسوم بـ «التّفهیم» ففطنت بفضله علی غیره بعدالتّأمّل من جهة‌المعنی، ولکن استصعبت علی ألفاظه، و عبارة کلامه، لعدم ممارستی بالعربیّه والکتب‌الادبیّه، فما قدرتُ علی حلّ

جملتها، و لم‌تسکن نفسی لعدم نیلها، فانبعثتُ کالمُعاند لمصنّف‌الکتاب مع نفرةٍ و إعراض عن کلامه، و مع بغض شدیدٍ، و ظنّ فاسدٍ قطیع بسبب صعوبةالتّفهم و تعذّرالوصول الی معانیه، و زعمت انّ مصنّفه قد کان ـ حاشاه ـ رجلا متصنّعاً یتکلّف فی کلامه تعمّدا، لیتحیّرالنّاس فیه و ینسبونه لقصورهم عن ادراکه الی الفضیلة والبراعة، و قد کان عندی هذه خصلة قبیحة جدّا، و بقیتُ فی هذه‌الضّلال والعمیٰ برهةً من‌الزّمان، و کلّما قرع اسمُه سمعی تستنفر منه فرارَالحمیر من القَسْورة، و مع هذا لم‌انقطع بل أطمع ان أحصّله ولو بعد حین، حتی وقع الیّ بعض من کتاب پاتنجل بتفسیرالاستاذالرّئیس، فوجدتُهُ أصعب من کتاب التّفهیم بکثیر و لم‌أدر مافیه، فزاد حرصی بالفحص عن حال هذاالرّجل، هل هو مزوّر متکلّف، او هو محقّ و مُصیب، و لکننی قاصر مُریب، فعرضت ذلک علی حضرة سیّدی و مولای بل مُخلّصی من‌البهیمیّه والسّبعیّةالمحضة، و موصِلی الیٰ ماحصل لی من بَرَکات أنفُسه‌الطّاهرة، و هوالحکیم‌الإلهی والشّیخ‌الرّبّانی،

جامع علوم الأوّلین والآخرین، تاج الحقّ والملّة والدّین، ابوعبدالله محمّدبن ابی‌بکر التّبریزی ـ رفع الله نفسه و روّح رمسه ـ فوجدتُه قد خاض فیه خوضاً لم أرمنه مثل ذلك قبله و لابعده، فتعجّبت من ذلك کلّ العجب، إذ کان من عادته ـ قدّس الله نفسه ـ اذا نظر فی کتابٍ من ایّ علم کان أن ینظر نظرة خفیفة من غیر إیغالٍ شدیدٍ أو التفاتٍ کثیرٍ الیه، بل کانّه قد ینظر فی شیءٍ هو علی ظَهْر قلبه، و إن کان من أصعب العلوم الغامضة، و أعسر المسایل المغلقة. ثمّ لما فرغ عن مطالعته بعد زمانٍ طویل، فتاوّه کالحسیر، و قد تدمع عیناه کما من عادته عند المطالعة او المحادثة بالعلوم الالهیّة والأسرار الرّبوبیّة والکلم الرّوحانیة، ثمّ إذا عاد نفسه الی التّصرف الحاسی و تراجعتْ الی الحال الإنسی، ردّ الکتاب إلیّ فسألته عن المعنی المقصود من الکتاب، فأجاب بأنّه إنّما وُضع لخلاص النّفس عن العلایق البدنیّة، و نجاتها عن العالم الجسمانی بفنون من الرّیاضات، و صُنُوفٍ من العبادات، والتّوجّه الخالص المحض الی جنبة العالیات، و فواید أخرَ من هذا النّمط کلّها

بعبارته العالية، و لم يحضرنی الآن سوی القليل الذی اوردته بألفاظه. ثمّ سألته عن حال المصنّف، من غير توقير ايّاه بل كالمستحقر، لاقتصاری علی مجرد التّسمية، فاحسست باسترذاله سوءِ ادبی، و قلة احتشامی، ولكن من غير تصريح كما من عادته ــ برّد اللّه مضجعه ــ مع جميع تلامذته عند صدور هفوة من أحدهم اذ يتلقّاه متلطفاً بإزالة تلك الرّذيلة من غير ان يظهر فی بشرته او كلامه اثر من الانجياش والاستسماج، اذ كان من مكارم الاخلاق علی حالةٍ و هيئة لو اقول لم يخلق مثله فی افراد انواع الانسیّ علی اختلاف طبقاتهم لم اعد الصّدق والصّواب. ثمّ نبهنّی من رقدة جهالتی باستعظامه ايّاه، و اشار الی فخامته و جلالته مابقيت متحيراً و متأسّفاً علی تفريطی فی الظّنّ الاثيم، و سخافتی فی الرّأی السّقيم، و متجرّعا للغُصص ِ لاستمرار ايّامی السّالفة فی ضلالٍ مبين، ثمّ استغفرت الله تعالی، واسلمت بعد ذلك مايوساً عن التّحظظ بكتبه اياماً مخلوطاً مع أمل بعيد عن إمكان الحصول. فمضی علی هذا ايضاً مدّة الی ان رايت حكايةً للإمام الحكيم اللّبيبی مكتوبة علی

حاشية بعض کتب‌الاستاذ ما هذه صورته:
«کان من عادة شيخناالاستاذالرّئيس ــ رحمه‌اللّه ــ اذا امر فی کتبه من موءِ امرات‌الاعمال لم‌يجیء بالمثال، و اذا جاء علی‌الندرمنه جاء بالطّرق‌المنغلقة والألفاظ الفصيحة‌البعيدة عن‌التّفهّم و سألته عن ذلك فقال ــ رحمه‌اللّه ــ سبب ذلك انی اخلو تصانيفی عن‌المثالات ليجتهدالنّاظر فيه ماواودعتُه فيها من کان له دربة واجتهاد و هو محبّ للعلم. و من کان من‌النّاس علی غير هذه‌الصّفة فلستُ أبالی به فهم اولم يفهم فعندی سَواء».
فلما طالعتُ‌القصّة و وقفت علی صورة‌القضيّة، نهضتُ منتصباً و عطفت علی‌الموجود عندی من کتبه، مستحصلا فوايدها، و مستنكفا عن‌العجز والقصور الذی هو من فعل‌الأخساء‌الأدنياء، مسترهباً من‌التّحامل والتّكاسل الّذی هو من أخلاق‌الضُّعفاء، فانتفعت‌الآن بكلامه أكثر انتفاعی بكلام غيره، و انفتح علیّ ابوابُ التّطرّق فی‌العلم والتّصرّفُ فی‌العَمَل <= فهرست کتابهای رازی و ... ، چاپ آقای دکتر محقّق، دانشگاه طهران، ۱۳٦٦، ص‌ص ۱۰۷-۱۰۴ >.

م: چنان‌که به تضاعيف سخن در اشعار آمد نسخهٔ اصل باتانجلی که عموماً گفته می‌شود که منحصربه‌فرد است به مجموعهٔ دارای نمرهٔ

۱۵۸۹ کتابخانهٔ «کوپرولو»ی استانبول مضبوط و موجود است و رفاقت توفیق را مرحوم مجتبای مینوی ـ طاب‌ثراه ـ میکروفیلمی از آن <= مجموعه > جهت دانشگاه طهران اخذ کرده است که به حال حاضر به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه مذکور تحت نمرهٔ ۴۶۲ (آ) و ۴۶۳ (ب) موجود است و هم نسخهٔ عکسی مجموعهٔ «آ» که افادت استاد دانش‌پژوه ـ متّعناالله بدوام افاداته* ـ را متن پاتانجلی به برگ‌های ۴۱۹ ـ ۴۱۲ آن واقع است <= فهرست ...: ص ۴۷۹ > تحت نمرهٔ ۶۹۹۱ عکسی به پنج جزو به کتابخانهٔ مزبور مضبوط است و من بنده ازسر آنکه به‌لحاظی چند عمده و از آن میان انحصار به فرد و قدمت بالنّسبه زمانی نسخه، بسی مشتاق می‌بودم که عین آن <= نسخهٔ اصل مخطوط متن > را به طبع حاضر فاکسیمیله کنم دو طغری میکروفیلم و هم نسخهٔ عکسی مورد اشعار کرّةً بعد اُولیٰ و مرّةً بعد اُخریٰ در لحاظ آوردم ولکن فسوسا و اندوها چنین یافتم که نسخهٔ مبحوث عنها <= پاتانجلی > نه به میکروفیلم و نه به عکس موجود نیست بااینکه میکروفیلم آن علی‌الیقین به پایمردی مینوی ـ طاب ثراه ـ به کتابخانه رسیده بوده است و هرگونه‌ای که می‌بوده باشد همی خواهانم که لااقل فیلم آن موجود می‌بوده باشد و من بندهٔ ناتوان

---

*. والآن اقول طاب ثراه لأنّه قد وصل الی رحمة ربّه.

آن را فرادست نیاورده باشم نه اینکه عیاذاً باللّه فیلم و به‌تبع آن عکس نسخه نیز از مجموعه بیرون گشته باشد.

ن: به ختم کلام بر من است که بر اساتیذی عظام که نام نامی آنان به تضاعیف وجیزهٔ حاضر <= دیباچه> وارد است و زینت‌افزا است و هم مسئولین محترم پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی که نشر رساله را در عهدهٔ همّت خود گرفته‌اند و بالاخصّ مصحح عمیق، آقای سیدجلیل شاهری لنگرودی و حروف‌نگار دقیقِ آن، خانم فاطمه آقاجانی سپاس آورم و درود گویم و سخن به ذکر لطف ایزد دادار به‌پایان برم که:

این همه گفتیم و لکن در بسیچ   بی‌عنایاتش همه هیچیم هیچ
بی عنایات حق و خاصان حق   ور ملک باشد سیاهستش ورق

به‌پایان رسید تجدید کتابت دیباچهٔ حاضر بر نسخهٔ مصحّح جدید رسالهٔ شریفهٔ پاتانجلی از آثار حجّة‌الحق استاد رئیس ابوریحان بیرونی به اوایل شب جمعه ۲۵ آبان ۱۳۷۵ از پی آنکه به اوایل شب چهارشنبه ۳۰ دی ۱۳۷۱ هجری خورشیدی به‌سامان رسیده بود به طهران صینت عن‌الحدثان به‌دست کاتب آن سهاکه عثرات او بخشوده باد. و هم به صبح پنجشنبه ۹ دی ۱۳۷۸ به‌رسوم بار را در لحاظ اندرآمد. و آخر دعوانا ان‌الحمد للّهِ ربّ‌العالمین.

< S / آ >

(آ۴۱۲)

"1=167"

كتاب
باتنجل الهندى
فى
الخلاص من < الارتباك / S >
نَقْلُ
ابى ريحان محمد بن احمد البيرونى
الى
العربى

هِمَمُ النّاس فى الدّنيا مُختلفة و عمارةُ العالَم باختلافها مُنتظمة، و عزيمتى بل نَفْسى كُلّها مقصورة على الافادة <اذ / R / 1> انقضت عنّى لذّة الاستفادة و ارىٰ ذلك لى مِن اعظَم السّعادة.

فَمَن تَحقَّقَ الحالَ لم يَلُمنی علی مالا ازال اکدحُ فیه و اَتحمّله مِن أَعباء الاجتهاد فی النّقل مِن لغة الهند <الی الانداد / S / 2> والاضداد، و مَن کانَ علی خلافه نَسبنی الی الجهالَة و <متاعبی / R /3> الی الشّقاوة و لِکلٍّ <امرءٍ/ S /4>، ما نویٰ و أَضمَر <ه ؟ / S> و هو مُعاندٌ لِما عُرِیَت عنه مَعرفتُه، حتّیٰ یَبلغ الی رُتبةٍ رُبّما قُبِل عُذرهُ و لم یُکلّف اِلّاما یُتَسّر له.

و مازِلت أَنقَل مِن الهندی کُتُبَ الحُسّاب والمنجّمین الی أَن <أَقع ؟ / S> الآنَ إِلی کُتُبٍ مِمّا یَدّخره خواصُّهم فی الحکمة و یَتنافسُ فیه زُهّادُهم لِلتّطرّق الی العبادة و <لَمّا / S / 5> احَطتُ بما فیها لم یُجاوِزْ ضمیری فیها < اِلّا / S> إِشراکَ الرّاغبین فی مطالعتها، فَالبُخلُ فی المعالم مِن أَقبح المظالم والمآثِم، ولا یَخلو سوادٌ علی بیاضٍ مِن فائدةٍ جدیدة تُؤدّی معرفتُها الی اجتلاب خیرٍ ما او اجتناب شرٍّ <ما ؟ / ی>.

---

1 - A ؟ R, : الامثال ‖ 2 - A : اذا ‖ 3 - A, R : للانداد

4 - A ‖ : متاعنی ‖ 5 - A, R : امرئٌ ‖ 6 - A, R : لما ‖

< الف / S >

مُقدّمةٌ یُوقفُ منها علی حال القَوم و حال الکتاب

هؤلاءِ قَوم لا <تَخلو / 1/S> اَقاویلُهم فی نِحلتهم عن قضایا التّناسخ و بلایا الحُلول والاتّحاد والتّولّد لا علی حکم الولادة، ولذلک اذا سَمِعْتَ آقاویلَهم <تُراح / S / 2> منها رَوائحُ مُرکّبة مِن <عقائد / S/3> قدماءِ الیونانیّین و <فِرَق / S / 4> النّصاریٰ و <أئمّة / S / 5>. الصّوفیّة، و مِمّا لا یَخلو منه اَحدٌ منهم <هو ؟ / S> الاعتقاد بِأنّ الأَنفُس فی العالَم مربوطة و < بعلائقه / S / 6> مُشتبکة، لا تَخلص <منه / S / 7> اِلی البَقاء <الدّائم / S / 8> اِلّا الّتی بَلَغت الغایة القُصویٰ فی الاجتهاد، ثُمّ إن قَصرتْ عنها بَقیتْ فی العالَم مُتردّدةً فی الموجودات بَین خیرٍ و شرٍّ الی اَن تُهذب و تَصفو فَتَخلص.

و کُتُبُهم منظومةٌ بأَوزان، و نُصوصُها مُفسّرةٌ بما یَعسر نَقلُ کُلّه و علی ما هو علیه لِاشتغال المُفسّرین بالنّحو والإشتقاق و <سائر / S / 9> مالا یَنتفِع به اِلّا المحیطُ بِلُغاتهم الفَصیحة « 168 = ۲» دونَ المُبتذله <و / S> لذلک <اضطَررتُ / R / 10> فی النّقل الی خَلط النّصّ بذلک

التّفسیر <المزید / R / 11> و إجراءالکلام علی ما یَشبه السُّؤال والجواب و < إسقاط / S / 12> مایَتعلّق بالنّحو واللّغة. و هذا عُذر قَدّمته لِتفاوُت حَجْم‌الکتاب فی‌اللُّغتین عند <المقائسة / S / 13> بَینهما حتّی لایَظُنّ ظانّ اَنّ ذلک لِإخلالٍ بمعنیٰ، بل یَتَحقّق اَنّه لِلتَّنقیح عَمّا یَعُود وَبالاً. والله یُوفّق لِلخیر بِمنّه.

---

1 - R , Ā: یخلو ‖ 2 - R, Ā: یراح ‖ 3 - R, Ā: عقاید ‖ 4 - Ā: فوق، R: شاید: فَوقه یا فِرَق ‖ 5 - R, Ā: ایمّه ‖ 6 - R, Ā: بعلایقه ‖ 7 - R, Ā : منها ‖ 8 - R, Ā : الدایم ‖ 9 - R, Ā: سایر ‖ 10 - Ā: اضطرت ‖ 11 - Ā: المزد؟ ‖ 12 - R, Ā: الی اسقاط ‖ 13 - R, Ā: المقایسه ‖

< S / ب >

و هذا هو ابتداء کتاب
باتنجل
مُرَکّبا نَصُّه بشرحه

أَسجُد لِمَن لیس فوقَه شیئی و أُمجّد مَن هو <مبدء

/1/S/> الامور و اليه مصيرُها العالِم بِكُلّ موجود. ثُمّ أُعظِّم مَن دونه من <الملائكة /S/2> والرّوحانيّين بِنفْسٍ مُتضرّعة و نيّةٍ خالصة، و أَستعين بِهِم على ما اريد أَن اوجزَ كلامى فيه على طريقة <هيرنيكرب /R/ 3/+>. X و قد كَثر خوضُ المُتقدّمين فى ذِكْرالأشياء الّتى بها <تَحْصل / S / 4> المطالب الاربعة الّتى هى الدّين والسّيرة ثُمّ المال والنّعمة ثُمّ العيش واللّذه ثمّ الخلاص والدّيمومة X <R / 5>. بحيثُ لَم يَكادوا يَتركوا لِلمُتأخّرين <فيها ؟ S> مَوضع مَقالٍ و < إنّ ما / S / 6> يُفضِّل كلامى <هو ؟ S> أنّه <يَحُلّ /S /7> الشُّبَه الّتى اوردُوها و <يَقْصر / S / 8> على الاسباب المُؤدّية الى كمال النَّفس بِالخلاص عن هذا الوثاق والوصول الى السّعادة الابديّه، فاقول: إنّ الأشياء الّتى تَغيبُ عن الادراك لاتتّصف بهذه الصّفة اَلّا <لِأحوالٍ / R/ 9> (۴۱۲ ب): منها الصِّغَر فى الذّات <كَالْهَيئات / S / 10> الّتى تُمنَعُ مِن الحِسّ بِسَبب التّصاغر، و منها التّباعد فانّ المسافة مانعةٌ عن الإدراك اذا جاوزَ امتدادُها حدَّه ومنها <الحاجز / R / 11> بالسّتر كَالجدار المانع عن إدراك ماهو موضوعٌ وراءه و

كالعِظام المغمورة فی اللّحم و كالجلد و كالأمشاج الّتی <هی / S> فی داخل البدن، فانّها لاتُدرَك بِسَبب مابيننا و بينها مِن السّواتِر، و منها تَنحّيها عن الآن الموجود الی ماقبله كَالقرون الماضية و <القبائل / S / 12> المُنقرِضة او الی مابعده كالأشياء المنتظَرة فی الزّمان المستأنف، و منها الانحراف عن طُرُق المَعرفة الّتی بها تَتمّ الاحاطة <كالمُزدِجر / S / 13> علی < الاصوات / X /S/ 14> ثُمّ استنباط أمر <المغيبات / S / 15> منها و معلوم أنّ تمام الإستيقان لايكون اِلّا مع ضرورة العيان و هی مرتفعة عن <المغيبات / S / 16> «169 = ٣» لأنّ <الغائب / S / 17> يُستَدلّ عليه بالشّاهد و مايكون الوصول اليه <بالدّلائل / S / 18> فليس كالمعلوم بالعيان، و كذلك البرهان <نافیٍ / S / 19> للشّكوك مِثل العيان، و مادامت الشُّبَه تَعتور النّفس فانها بِشُغل التَّحيّر غيرمتفرّغةٍ لِمالها فيها الخلاص من هذا الرّباط و النّجاة من <الشّدائد / S / 20> و الوثاق و التّأبّد حيث لايكون <فيه ؟ / S> موت و لاوِلاد.

و اكثر كلام المُتكلّمين فی الكتب يكون إمّا لِاختراع كلام <يَنفرِدون / 21/R> به و للهداية الی غرضٍ يَجرّون اليه،

والاغـراض <تـعيّنُ / 22/R> بِـحَسَب <العـالم / R / 23> والعِلم مُنقسم <الى قسمين / 24/S> أعلاهما <هو / S> المؤدّى الى الخلاص لأنّه نيل الخير المحض و أسفلهما بالاضافة اليه ماعداه مِن <سائر / 25/S> المطالب الّتى تنحطّ <رُتْبَتُها / 26/S> عنه، و سأجتهدُ فى أن يقوم كلامى عند سامعه بازاء <الدّلائل / 27/S> الّتى اوردها المتقدّمون فى هذا الباب <المغيب / S / 29> مَقام العيان المُقنع.

---

1 - R, Ā: مـبدأ ‖ 2 - R, Ā: المـلايكه ‖ 3 - Ā: هبردكرت +: Hiranyagarbha ‖ 4 - R,Ā: يـحصل ‖ 5-Ā: جـملةً X-X مكرّر است ‖ 6-R, Ā: انّما ‖ 7-R, ؟ Ā: يحيل ‖ 8-R, Ā: يُقصر ‖ 9 - Ā: الاحوال ‖ 10 - R, Ā: كالهيات ‖ 11 - R, Ā: الحاجر ‖ 12 - R, Ā: القبايل ‖ 13 - Ā: غيرواضح و شايد: المزدجر - R: كامرالموجر ‖ 14 - R, Ā: غير واضح و شايد: الاصوات ‖ 15 - R, Ā: المغنّيات ‖ 16 - ايضا ‖ 17 - R, Ā: الغايب ‖ 18 - R, Ā: بالدّلايل ‖ 19 - R, Ā: نافٍ ‖ 20 - R, Ā: الشّدايد ‖ 21 - Ā: مفردون ‖ 22 - R, Ā: بس و شايد: تتعين و يا: تتفنن ‖ 23-Ā: غيرواضح ‖ 24 - R, Ā: لقسمين ‖ 25-R,Ā:

ساير ‖ R, A - 26 : رتبها ‖ R, A - 27: الدّلايل ‖ A-28 ؟ R,: المغيّب ‖

< ج / S >
< ألقطعةُ الاوْلىٰ / S >

<سَئَلَ / S / 1> الزّاهـدُ <السائحُ / S / 2> فى الصّحارى و <الغِياض / R / 3> باتنجل و

س – ١ / 1 ـ قال له: قد نَظرتُ فى كُتُب <الاوائل / 4/S> و كلامهم على الأشياء <الغائبة / S / 5> عن الحِسّ فوجدتُهم فيها <يعتمدون/6/S> < على؟ / S> <الدّلائل / 7 / S> الضّعيفة الّتى تتخالجُها الشّكوك و لايقصدون البراهين <القائمة / S / 8> مَقامَ العيان الجالبة ثلجَ اليقين و <المطرّقة ؟ / R / 9> الى نيل الخلاص مِن الوثاق، فهل يُمكِنُك أن تَدُلّنى <بالدّلائل / S / 10> والبراهين على المطلوب ليكونَ وقوفى عليه <عَريًا / 11/S> من الشّك والارتياب؟

ج – قال باتنجل: ذلك مِن المُمكِن و سأتكلّمُ <فيه /

S / 12> بوجیزٍ مِن الكلام دالٍّ قلیلُه علی كثیرٍ <مِن / S / 13> المعانی عند استعمالِه لِصَحیحِ القیاس، فما كلّ انسانٍ بِراغبٍ فی مبسوط الكلام ولا <مُتفرِّغٌ / R / 14> له، و إنّما یَسْرع الیه الملال فیسأمُه و یطرحه وَ إذ <سَئِلتَ / S / 15> فَاسْمع، فإنّ مطلوبك عَمَلٌ وله عللٌ ثُمّ حاصلٌ و نتیجةٌ و <لذلك فاعل ؟ / S / 16> فَیَجب أَنْ تَعْرِفَ كلّ واحدٍ <منها / S> حقّ مَعرفتِه و تَنتقدَ الاقاویلَ المُختلفةَ <فیها ؟ / S/17> و تَردّ الآراء <المُخطئةَ / R / 18> <فیها / S / 19>: فَأمّا العملُ «170 - ۴» فقِسْمٌ منه <كالفعل ؟ / S> و قِسْمٌ منه <كَتَرْك ؟ / S> الفعل فَاذا حَصّلت <العَمَل ؟ / S / 20> وَجدْتَ العِلْم فیه و ذلك <لِأنّه / S/ 21> < هو؟ / S> قَبْضُ المُبَثّ عنك نحو الخارجات الیك لِئلّا <تَشتغِلَ / 22/R> إلّا بك و قَمْعُ قُوَی النّفس عن التّشبّث بغیرك و شُغلُ كلٍّ واحدةٍ منها بِشُغلها الّذی یَخصّها منك، فَقد اشتمل هذا الفعلُ منك علی العِلْم والعَمَل معاً.

---

1 - R: سأل ‖ 2 - R, A: التایح ‖ 3 - A: شایدالفیافی ‖
4 - R, A: الاوایل ‖ 5 - R, A: الغایبة ‖ 6 - A ؟, R: یعتهدون ‖

7 - R, Ā: الدّلایل ‖ 8 - R, Ā: القایمة ‖ 9 - Ā: لمطرقبه ‖ 10 - R, Ā: بالدّلایل ‖ 11 - R, Ā: عونا ‖ 12 - R, Ā: علیه ‖ 13 - R, Ā: فی ‖ 14 - Ā: غیرواضح ‖ 15 - R, Ā : سألت ‖ 16 - R, Ā : فاعل لذلک ‖ 17 - R, Ā : فیه ‖ 18 - Ā: المحیطة ‖ 19 - R, Ā: فیه ‖ 20 - R, Ā : الامر ‖ 21 - R, Ā: انه ‖ 22 - Ā: یشتعل ‖

س – ۲ / 2 ـ قال <السّائل / S / 1>: فَإذا قَبضَ الانسانُ الیه قُویٰ نفسه و مَنَعها عن الانتشار کیف یکونُ حالُه؟

ج – قال المجیب: لایکونُ علی کمال الوثاق و قد قَطَعَ <علائق / S /2> <العصمة /R/3> عمّا بَینه و بَین ماسواه و تَرکَ التَّشَبّثَ بالخارجات عنه، ولایکون مستأهلاً <للخلاص /R/4> لِأنّ نَفْسَه <بعدُ؟ /S/3> مع البدن.

---

1 - R, Ā: السّایل، و چنین است همهٔ آنچه که به آینده بیاید یعنی السّائل به جمیع قال السّائل <ات> السّایل است و ما دیگر ذکر این تصحیف نکنیم به اعتماد ذکر آن بدین مقام ‖ 2 - R, Ā : علایق ‖ 3 - R, Ā: غیرواضح و شاید: الجسمیه؟ ‖ 4 - R, Ā: للاخلاص ‖

س – ۳ / 3 ـ قال السّائل: فاذا لَمْ یکُن علی إحدیٰ

الحالتين المشار اليهما فكيف يكون؟

ج - قال المجيب: يكون كماهو على ذاته بالحقيقة.

س - ۴ / 4 - قال السّائل: هذاالجوابُ لَيس بِمُقنِعٍ فى التّفهيم، فَأَخبِرنى هل يَزداد بذلك شيئا اويَنْقص على مثال امتدادالجِلْد بالمَطَر وَ انقباضه بالشّمس و يكونُ بذلك فانياً فاسداً لِتَعاقُبالاحوال المُغيّرة عليه أمْيكون منها غير <زائد / S / 1> و لاناقص <كالهواء ؟ / S / 2> مثلاً فيكون جماداً لايَشعُر بشيئى و كِلىَ القَولين مُضادّان للاصول <المُتَّفقَة / 3/S> عليها بِأَنَّالنَّفس حَيَّةٌ لاتَموت و لاتَقبل الفساد والفناء.

ج - قال المجيب: معنىٰ قولى انّه يكون هوكماهو <هو؟ / S> أنّ تلك المشاعر والقُوىَالنَّفسانيّة فى حال رجوعها اليه <تكون ؟ / S> مُتّحدةٌ به اتّحاد مايَقَع على <البادى / S / 4> بها و كَوْنُه من جملتها، و قدكانَ هذاالانسان يَشعر بحواسّه ما احاط به (۴۱۳ آ) و يَعلم بِقُوىٰ نَفْسِه المنبثّة عنها ماهو خارج عنها، فَلَم يَزِد فيه تراجعها اليه شيئا و إنّما هو كماكانَ قبل يومئذٍ «171-۵».

---

1 - R, A: زايد ‖ 2 - A: غيرواضح و شايد: كالهواء، R:

كالهراء؟ ‖ R,A-3: المتفق ‖ A - 4: شايد: البادى، R: الباده؟ ‖

س – ۵ / 5 ـ قال السّائل: فكَم <هى؟ S> قُوَى النّفس المنبثّة <عنها /S / 1> ؟

ج – قال المجيب: هى خمس: أولها: الإدراك و هو على ثلاثةِ أوجهٍ، إمّا بالحواسّ الخمس، و إمّا بالاستدلال <المُقْتَنَصِ / S / 2> من المحسوس كالدُّخان الدّالّ على نارٍ وراءَ جدارٍ مانعٍ عن رؤيتها، و إمّا بالسّماع مع الإجماع كَمعرفتنا أَنّ بلدَ «كنوج» على شطّ نهر (كنك) فإنّها حاصلة <بالخبر / 3/R> و <قائمةٌ / S / 4> مقامَ إدراكه <لذلك / R / 5> بالبصر. والثّانية: التّخيّل: الّذى يُعْرَف به الشّيئى على خلاف حَقيقته كَشُعاع الشّمس إذا وقع على القيعان بنوعٍ مِن انواع الوُقُوع فَحَسِبَه الضّمآنُ ماءً. والثّالثة: الظّنُّ: الّذى لاحقيقة ورائه و إنّما <تُتْبَعُ / S / 6> فيه العاداتُ الجارية على الألسُن كَقَوْل الجمهور فى كلامِهم <حَياة / S / 7> الرُّوح، فَلاَ مَحصول للكلام و لايُنْكَرَ على <قائله / 8/S> بِسَبَبِ العادة. و <الرّابعة / R / 9>: الرّوياء: و هى معرفةُ الانسانِ ماليس <وَ/ S> كذلك لاحقيقةَ له <قائمة / S /10> فى حال تلك المعرفة بأزائها. والخامسة: الذُّكر: و هو ثبات المعلوم

عندالعالم مِن غیر نسیانٍ یُعارضِه.

....

1 - R, A: منها ‖ 2 - A: لمفسص و شاید: لمقتبس، R: المقتبض ‖ 3 -A: بالخیر ‖ 4 - R, A: قایمه ‖ 5 - A: کذلک ‖ 6- R, A: یتبع ‖ 7- A: غیرواضح و شاید: صاء، R: حیات ‖ 8 - R, A: قایله ‖ 9 - A: الرابع ‖ 10 - R, A: قایمه ‖

س – ٦ / 6 ـ قال‌السّائل: فَکَیف یُمکِن قَمْعُ‌النَّفْس و قَبْض قُواها عن‌الخارجات؟

ج – قال‌المجیب: یکون بطریقین: X أَحَدُهما عَـمَلیٌ: وهو <التعوید / R / 1> فَإنّ‌الانسان إذا اَقبَلَ عـلی قـوّةٍ مِن قُوىَ‌النَّفْس بِعینها <فتّناها / 2/R> عن‌التّمرّد مُجتهداً و وَکَّلها الی‌الأَصلح لها مُواظباً دائباً من غیر تکریرٍ لذلک‌الفعل یُمکِن به أن یَتَخلّل فیما بَیْن <زَمَنَیْن؟ R / 3> زمانٌ غَفلی <تُمْکِن / 4/S> النَّـــفْسُ فـــیه <العـوّد / R / 5> الی مــالاینبغی، ولکنّ باتّصال و <دُؤوب / R / 6> یـرتفع مـعه‌الانـفعال و <التعدید؟ R / 7> لَمْ‌یَکُنْ بدٌّ فی آخِرالأَمر مِن استقرار تلک القوّة علی تلک‌العادة و ارعوائـها عـمّا <کـأنَت / R / 8> تَجمح الیه مع عدم‌العادة X <9 / S> «172 ـ ٦». والطّـریق

الثّانى عَقْلىٌ: هوالزّهدالفكرىُّ الّذى هو تأمّل العواقب بِعين القلب والنّظر فى <سوئة؟ / S / 10> الموجودات الكائنة الفاسدة فلاشيئى <أسوء / R / 11> مِن الفَناء والفساد و هماالمُغتريان بها، و محصول هذاالطّريق <هو / S> أنّ الانسان إذا عَرف الشَّرَّ و <الرّدائة / S / 12> فى جميع الاشياء، نَفَر قلبُه عن كلّ المقاصدالدّنياويّة والأُخراويّة و خَلصَ ضَميرُه لِطلبِ الخلاص منها، وَارْتفعت الأَسؤلة والحاجات عنه، فَإنّها <هى؟ / S> دَواعِى التّعلّق بالموجودات فى العالَم و <زَوائدُ / S / 13> <الشّدائد / S / 14> فى الوثاق و <الموانع / S / 15> عن الخلوص الى الخلاص، وَ إذاانْحَسَمَت أَطماعُه عمّا فى العوالم كُلّها فَقَدْ حَصل حينئذٍ على رتبةٍ تَغلوالقُوىَ الثّلاثَ الاوُلىٰ الّتى لايخلو عالمٌ بل موجودٌ مُوجَدٌ منها X و هى المُكَوّنة فى طَرَف الطّبيعة والمُفسدة فى طرفها الآخر <هما؟ / S> <طرفين؟ / R / 16> فى جنسيهما X <R / 17> والمتوسّط بينهما آخذ من كِلَيْهما صالحٌ بذلك للسّياسة والضّبط و انّما <تَغلوها ؟ / S / 18> بِالإنسلال مِن ثُلثِها.

A -1: التعويذ ‖ A - 2: فناها ‖ A - 3: مرتبه ‖ R , A - 4: يمكن ‖ A - 5: العوذ ‖ A - 6: ذوب ‖ A - 7: غيرواضح ‖R- 8: كاتت ‖ 9 - عبارات X-X خالی از اضطرابی نیست ظاهراً ‖ R , A - 10: سوءة ‖ A - 11: توگوئی اسم تفضیلی است از شیئی ولکن من ایمن نیستم به قرائت کلمه ‖R, A-12: الرّداءة ‖ R , A - 13: زوايد ‖ R , A - 14: الشّدايد ‖R, A-15: موانع ‖A -16: صرفنن ‖ 17 - عبارت X-X خالی از اضطرابی نیست ظاهراً ‖R , A - 18: يعلوها ‖

س – ۷ / 7 ـ قال السّائل: كَم <هو؟ / S> التَّصوّر؟ أأحدٌ هو اَوْ أكثر؟

ج – قال المجيب: هو ضَربان: أحدهما تصوّر المحسوس ذِي المادة والثّاني <هو / S> تصوّر المعقول المجرّد عن المادّة.

س – ۸ / 8 ـ قال السّائل: فَأيّهما لِلمُتألّهين الرّوحانيّين؟

ج – قال المجيب: مِن أَجْل أنّهم مِن النّوع البسيط ليسوا بِذَوِي أبدانٍ مُجَسّمة فِانّ الضَّرب الآخر مِنهم أرجح قدراً و أفضل ثمناً مِن الّذى <هو / S> فى النّاس مِنه.

س – ۹ / 9 ـ قال السّائل: فما <هو / S> حالُ

<الملائکة / S / 1> منهما؟

ج – قال المجیب: <هو / S> کحال الرّوحانیّین فی الاختصاص بآخر الضَّربین مُبَرَّءاً عن الإشفاق «173 ـ ۷» علیه أن یُسلبوه <؟ / S> فإنّ <سائر / S / 2> الرّوحانیّین لم یُؤتوه <؟ / S> علی هذا الهذب والنّقاء عن الفکر فی العواقب.

---

1 - R , A: الملایکه ‖ 2 - R , A: سایر ‖

س – ۱۰ / 10 ـ قال السّائل: فهل <تتفاضل / S / 1> فیه <الملائکة / S / 2> أم لا؟

ج – قال المجیب: لابدّ من تفاضلٍ <فإنّه / R / 3> من لوازم جمیع <الطّوائف / S / 4>: الرّوحانیّین منهم والجسمانیّین، وَلَوْ خَلَتْ <أبداً / R/ 5> منه لَما أسرع خلاصُ بعضِهم و أبطأَ فی بعض <؟ / S> و لیس لِلسّرعة سَبَبٌ الا الدّؤوب علی الفعل المخلص کما أنّه لیس لِلبُطوءِ سَببٌ غیر الفُتور عن ذلک الفعل، فإذنْ لهم مراتب و بها یحصل التّفاضل.

---

1 - A , R: یتفاضل ‖ 2 - A , R: الملایکه ‖ 3 - ساقط است از اصل ‖4-A, R: الطوایف ‖ 5 - A: غیرواضح ‖

س – ۱۱ / 11 – قال السّائل: فَهَل الی الخلاص سبیلٌ علی غیر طریقَیِ التّعوید و الزّهد؟

ج – قال المجیب: یُنال بِالعبادة و هی <تتوزّع / R / 1> < ؟ / S> مِن البدن علی معرفةٍ و یقین و إخلاص بالقلب و علی تمجید و ثناءٍ و تسبیح باللّسان و علی عمل بالجوارح، یُقْصَد فی جمیعها الله وحده دون غیره لِیکون التّوفیق مِن عنده لنیل السّعادة الابدیّة.

---

1 - A: شاید: توزع

س – ۱۲ / 12 – قال السّائل: مَن هذا المعبودُ المُوفِّق؟

ج – قال المجیب: هُوَ الله المستغنِی بِأَزلیّته و <وحدانیّته / S / 1> عن فعلِ المکافاة علیه براحةٍ تُؤَمّل و تُرْتَجیٰ أَوْ شِدّةٍ تُخاف و تُتَّقیٰ، وَالبَرِیُٔ عَن الأفکار لِتعالیه عن الأضداد المکروهة والأَنداد المحبوبة، والعالِم بذاته سرمداً إذ العِلمُ الطّاری یکون لِمالم یکن بمعلوم، و لیس الجهل بِمُتَّجَةٍ علیه فی وقتٍ ما أَوْحال.

1 - R , Ā: وحدانية

س – ١٣ / 13 ـ قال السّائل: إذا كانَ المتخلّصُ مُتّصفاً بهذه الأَوصاف فما <هو / S> الفرقُ بينه و بَيْنَ الله سبحانه؟

ج – «174 ـ ٨» قال المجيب: (٤١٣ ب) أَلفَرْق بينهما <هو / S> أَنّ المتخلّصَ يكون كذلك فى الزّمان الرّاهن و فى الزّمان المُسْتَأْنَف دُون الماضى المتقدّم لخلاصه فَهو إِذَن <كَالمُحاط / S / 1> النّاقص غير <فائزٍ / S / 2> فى حاله الحاصل له بما مَضىٰ مِن الزّمان وَانقضىٰ لِأَنّ خلاصَه ليس بأزلّيٍ، وَالله تعالى كذلك <؟ / S> بتلك الأَوصاف فى أَقْسام الزّمان الثَّلْثة عندنا مِن <ماضيٍ / S / 3> وَ راهنٍ و مُستأْنفٍ <آتيٍ / S / 4> لِأَنّه فى ذاته <عاليٍ / S / 5> عَلى الزّمان والأوقات مُنْذُ الأَزل و الى الآباد.

1 - Ā: غيرواضح و شايد: كالمحدود ـ R: كالمحاب؟
‖ 2-R, Ā: فايز ‖ 3-R, Ā: ماض ‖ 4-R, Ā: آت ‖ 5-R, Ā: عال ‖

س – ١٤ / 14 ـ قال السّائل: فهل له مِن الصّفات غير ما ذكرت <ه / S>.

ج ـ قال‌المجيب: لَه‌العُلُوُّ التّام فی‌القَدْر لا المكان فَإِنّه يَجلّ عن‌التّمكن، و هوالخَيْرالمحض‌التّام‌الّذی يشتاقه كُلُّ موجود و هوالعِلْم‌الخالص عن دَنَس‌السّهو والجهل.

س ـ ١٥ / 15 ـ قال‌السّائل: أَفَتَصِفُهُ بالكلام أَم لا؟

ج ـ قال‌المجيب: اذا كان عالماً فهو لامحالة متكلّم.

س ـ ١٦ / 16 ـ قال‌السّائل: فَإِن كان متكلّما لِأَجْل علمه فما <هو؟ / S>الفَرق بينه و بين <الحكيم / 1/R> العالِم و <سائر / S / 2> العلماءالّذين تَكَلَّمُوا لِأَجْل عُلومهم؟

ج ـ قال‌المجيب: المُفَرِّقُ بينهم هوالزّمان لِأَنّ المذكورين <فَإِنّهم / 3/S> تعلّموا و تكلّموا بعد أَن لم يكونوا عالِمين و <لا / S / 4> متكلّمين ونقلوا بالكلام عُلُومهم الی غَيْرهم فكلامُهم و إفادتُهم فی <الزّمان / S / 5>، و إذْ ليس للامورالالٰهيّة بالزّمان اتصالٌ، فالله سبحانه عالمٌ متكلّم فی‌الأَزل و هوالّذی كَلَّم «بْراهمْ» و <غَيْره / S / 6> من‌الأَوائل علی <أنحاءٍ / S / 7> شَتّیٰ فَمِنهم مَنْ اَلقَی‌اللهُ اليه كتاباً < و مِنهم / R / 8> مَن فَتح <بواسطةٍ / 9/S> اليه باباً، و مِنْهم مَنْ اَوحیٰ اليه فَنال <هو / S> بالفكر ما <أَفاضَهُ / S / 10> عليه «175 ـ ٩»

---

1 - Ā: کیل ‖ 2 - R , Ā: سایر ‖ 3 - R: برگرفته و افزوده است از کتاب ماللهند ‖ 4 - R: ماللهند ‖ 5 - R, Ā: زمان ‖ 6 - Ā: غیرهم - R: ماللهند ‖ 7 - Ā : وجوه، R: برگرفته و افزوده است از کتاب ماللهند ‖ 8 - Ā: و، R: برگرفته و افزوده است از کتاب ماللهند ‖ 9 - R , Ā: لواسطة ‖ 10 - R , Ā: افاض ‖

س – ۱۷ / 17 ـ قال السّائل: فَمِن أَيْنَ له هذاالعِلمُ؟

ج – قال المجيب: عِلْمه على حاله فی الأزل و إذْ لم يجهل قَطُّ فذاتهُ عالمةٌ لم تَكتسِبْ عِلماً لم يكن له، كما قال فی «بيذ» الّذی أنزله على «براهم» إحْمَدُوا وَامْدحُوا مَن تَكَلَّم <ب «بيذ» / S / 1> و كأن قبلَ «بيذ».

---

1 - R , Ā: ببيذ

س – ۱۸ / 18 ـ قال السّائل: كيف يُعْبَد مَن لم يَلْحقه الإحساسُ؟

ج – قال المجيب: تَسمِيتُهُ تُثبِت إنيّته، فالخبر لايكون الاعن شيئی والاسمُ لايكون الا لِمُسَمّىً و هو و إنْ غاب عن الحواسّ فَلِمْ تُدْركه فقد عَقلته النَّفْس و أحاطت بصفاته

الفكرةُ، و هذه هى عبادته‌الخالصةُ و بمواصلتها و بالمواظبة عليها يَحصل ما يَحصل بالتّعويدالمتقدّم ذكرُه و <تُقمع / S / 1> الموانعُ لِلنَّفس عن‌الإنقباض و قَبضِ القُوىٰ عن الانتشار والتَّعلق بغيرالحقّ.

....

1 - A , R: يقمع

س ـ ۱۹ / 19 ـ قال‌السّائل: فما هذه‌الموانعُ الّتى تَمنع النَّفْسَ عن‌الإقبال على ذاتها؟

ج ـ قال‌المجيب: مَوانعُ‌النَّفسِ عن خاصّ فِعلِها المخلِص ايّاها هى أخلاق مذمومة تَتخَلَّق بها مِن غفلةٍ من الواجب و كَسَلٍ فى‌العمل و تَسويفٍ الى‌الغد و شكٍّ فى‌الحقّ و عَجْزٍ مِن جَهل و ظنٍّ بالواجب انّه ليس بواجب.

س ـ ۲۰ / 20 ـ قال‌السّائل: إنّ‌النَّفس تَكتسِب مَذَمّةً بهذه‌الموانع، فهل مِن مانعٍ آخر غَيْرِ مذمومٍ؟

ج ـ قال‌المجيب: X يَشغلها‌الْهَمّ على أَحد ستّةِ أنواعٍ، منها اهتمامُها لِخواطر تغشاها مِن غَيْر تَعمّدٍ منها لها، و منها اهتمامُها لمخلوقٍ تَتوقّع <حلولَه؟ / S / 1>، و منها اهتمامُها لِخيبةٍ فى مطلب و يأسٍ منه، و منها اهتمامها <لِتغايرٍ ؟ S>

فی البدن الّذی هو مرکبها <والّذی / R / 2> آثارُها <منه ؟ S / 3> الیها او یکون حدوثها <فیه ؟ / 4/S> و <أفاعیلها / 5/ S> X <S / 6>.

---

1 - R, A :> کذا> حلولها ‖2 - A: آغاز کلمه < :واا > رفته است به ویرانی کنارهٔ ورق ‖3 - A: غیرواضح و شاید: منه؟ ، R: مبنه ؟ ‖ 4 - R , A: فیها ‖ 5 - R , A: فی افاعیلها ‖6- عبارات X-X خالی از اضطرابی نیست ظاهراً ‖

س – ۲۱ / 21 ـ قال السّائل: فکیف السّبیلُ الی قَمْع ذلک و دَفْعِه؟ «176 ـ ۱۰»

ج – قال المـجیب: <هـو بـ / S> إفـرادالفکـرة فـی الله سبحانه و تعالی حتّیٰ لایَشْعر بغَیره فیَشْغَله.

س – ۲۲ / 22 ـ قال السّائل: و هَل شیئی یَجِب <علیه / S> إرادته مع هذه الفکرة الموصوفه؟

ج – قال المجیب: یَجِب علیه أن یُریدالخَیر لِکافّة الخَلْق من غَیْر استثناءٍ و یتمنّاه لهم و یَستبشر بِحصوله عندهم و یَحْنو علی <المساکین / 1/ R> و ذَوِی البلویٰ و <الشّدائد / S / 2> و یَفرح لِأَعمال الصّـالحین الأَخـیار و <یَـنفر؟ / R /3> عـن

افعال الأرذياء الأشرار و يلزم التّيقّظ لنفسه حتّى لا يذهب <يُضيع / R / 4> نفسَه في حالَتِي جَذبه و إرساله.

---

1 - Ā: آغاز کلمه <: المساک> رفته است به ویرانی کنارۀ ورق ‖2- R, Ā: الشّداید ‖3 - Ā: آغاز کلمه <: ینف> رفته است به ویرانی کنارۀ ورق ‖4 - Ā: آغاز کلمه <: یضی> رفته است به ویرانی کنارۀ ورق ‖

س – ۲۳ / 23 – قال السّائل: إذا حَصَل على هذه الرُّتبة قَبل الخلاص فماذى <يكون / S / 1> حالُه ؟

ج – قال المجيب: قد غَلَبت قوّتُه النَّفسيّةُ بدنَه وارتَفعت <الموانعُ / S / 2> الجسميّةُ <عنه / S> و هو مُقتدرٌ على نفسه: إن شاءَ صَغَّرها <كَالهبائة / 3/S> و لَطَّفها و إن شاءَ عَظَّمها وَ وَسّعها كَالهواء، و مَثَلُه كَالبلورة يُرىٰ فيها ما حَوْلَها فتكون الأشياء فيها و هي خارجةٌ عنها <و / S> كذلك هو يتَضمَّن ما أحاط به حتّىٰ إذا اتّحَد العلمُ والمعلوماتُ به و هو العالِم صارَ العقلُ والعاقلُ والمعقولُ فيه شيئاً واحداً، «177 – ۱۱» و مع ذلك فإنّه في مراتب أربع <يَتفاضل / S / 4> <سناؤُها / S/ 5> و <بهاؤُها / S/ 6>:

فَأَدْوَنُها <أولٰها / S / 7> و هى الإحاطة بالثّلٰثة المذكورة إسماً و صفةً و تفاصيل غَيْر مُعطيةٍ للحدود، فَإذا تجاوزها الى الحُدود الجاعلة جزئيّاتِ الأَشياء كلّيّةً فَقَد حَصَل <على / S / 8> المرتبة الثّانية و لَم يَخْلُ فيها عن التّفصيل فى معرفة الأَشياء، ثُمّ إذا زال التّفصيل عن علمِه و أَحاط بالأَشياءِ مُتّحدةً و بِحَسَب الزّمان حاصلةً فقد صارَ الى المَرتبة الثّالثة <فهو / S /9> إذا تَجرّدَ الوجودُ عنده مِن الزّمان و <... / 10/S> (۴۱۴ آ) عِلْمِهِ <بالجزئيّاتِ ؟ / S / 11> والكلّيّاتِ فَلَم يَخْفِ عليه ماهو <كَالهبائةِ / 12/S> لُطفاً و <فُضّل؟ / S> على المُخبر بشيئي رُبّما خَفِى عليه منه أمرٌ ما فَلَمْ <تَشفِ S / 13> بسماعِه منه علّةُ السّامع، وَاستَغنىٰ عن التّلقيب بالأَسماء والصّفات الّتى هى آلاتُ الضّرورة والحاجة فَقد انتهىٰ منتهاهُ مِن المرتبة الرّابعة الشّريفة و استحقّ أَن يُسمّىٰ صِدّيقا.

تَمّتِ القطعةُ الأُولىٰ مِن كتاب «باتنجل» فى إقرار القلب على <مَقرٍّ؟ / S> واحد.

---

1 - A , R: تكون ‖ 2 - A: شايد: الموانع ، R: موانع ‖

R, A - 3: کالهباءة ‖ R , A - 4 تتفاضل ‖ R , A - 5: سناوها ‖ R , A - 6: بهاؤها ‖ R, A-7: أُولاها ‖ R , A - 8: في - R , A - 9: فهي ‖ 10- چنین است در متن ‖ R, A-11: للجزئيات R, A-12: کالهباءة ‖ R , A - 13 : يشف ‖

< S / د >

أَلقَطعةُ الثّانيةُ

س – ۲۴ / 1 – قال السّائل: كَيف الطّريقُ الى الرُّتبة المطلوبة لِمَن هوعنها مُتخلّفٌ لم يَبلغْها بَعْدُ؟، و كيف العَوْدُ اليها لِمَن هو ساقطٌ عنها بِزَلّةٍ كانت منه فيها؟

ج – قال المجيب: لَوْلَمْ يَذهب قَلبُ ذِى الزَّلّةِ <شفاعاً / R / ؟ / 1> لَما انحطَّ عمّا فازَبه مِن السّعادة، فأمّاسبيل بُلوغِها لِلمجتهد والعَوْد اليها لِلمخطئ فيكون بِمواصَلة العبادات و إتعاب البدن بمايحصل به الأجر والثّواب مِن الصّوم والصّلوة والتّسابيح و <القراآت / S / 2> و كُلّ مايُقصَد به ذات الله تعالى يُتَقرّب به اليه.

A - 1: چنین است و شاید: شقاءً ‖ R , A - 2: القرات ‖

س – ۲۵ / 2 ـ قال السّائل: و <ما هو ؟ / S / 1> الّذی حَصل لِلإنسان مِن المَتاعب و الزُّهد و التّقشف؟

ج – قال المجیب: یَحصل له إرعواءُ النَّفس عن التَّمرد و سکونُ القلب و طُمَأْنِینَتُهُ لِخِفَّة الأَثقال عنه.

....

1 - A , R: اما

س – ۲٦ / 3 ـ قال السّائل: و ماهذه الأَثقال الّتی تَؤود القلبَ ؟ «178 ـ ۱۲»

ج – قال المجیب: هی الجهل و الظّن و الرّغبة و <العداوات / R / 1> و <العلائق / S / 2> الّتی مُعْظَمُها الجَهل <القائم / S / 3> لها مَقام الأَصل و القاعدة، و بها أَوْ بِأَکْثرها هلاکُ المرء، و طالَما <ضَلَّ / R / 4> الخَلقُ بها و فیها تلفوا، ثمّ إنّها فی المُتقشِّف المُترهّد حاصلةٌ بالقوّة غَیر ظاهرةٍ بالفعل علی مِثال الحُبوب الموضوعة فی الهُری فَإِنّها لاتَنبت و إن کانَ النّباتُ کامناً فیها و کَالضّفدع المُثخَن بالضّرب خارجَ الماء فَإِنّه لایَنتعش علی الأَرض و إن کانَ حَیّا، و قد <أَوْهَنَها / R / 5> <التَّرهُّد / R / 6> و التَّقشّف حتّیٰ ضَعُفت و ذَبلت و وَقعت علی شفا البطلان، و أمّا هی <فی من / S / 7> لَم

يَتزهّد بَعدُ فَناضرةٌ قوّتُه ظاهرة، إن قمع إحديهما و خفّفها تَمكّنتِ الأُخرىٰ بِقوّتها مِن مكانها وَازدادَت شَرّاً فَلَمْ يَنفعْه ذِهابُ ذاهبٍ منه.

---

1 - A : العداوات ‖ 2 - A , R: العلايق ‖ 3 - A , R: القايم ‖ 4 - A: طل ‖ 5- A: ارهنها ‖ 6 - A: غيرواضح و شايد: التبول ‖ 7 - A ,R: فيمن ‖

س – ۲۷ / 4 _ قال السّائل: ما <هی ؟ / S> معانی تلك القُوىَ المُثقِّلة للقلب المُفسِدة للمرء ؟

ج – قال المجيب: أمّا الجهل فهو أن يَتصوّر الشّيئَ على خلافِ حقيقته فيَرىٰ النَّجِسَ طاهراً واللّذةَ خيراً والشّدةَ راحةً والبَدن الارضيّ الكَدِر قديماً و أنّه الانسان و يَجهل أنّه النَّفْسُ دونَه.

و امّا الظّن فـ <هو / S> اشتباهُ الأشياء حتّى <أن / S> لايُميّزَ بينها و <يُخيّل / R / 1> اليه بِسَبب المشابهة أنّها شيئٌ واحد مِثل العاقل المتجسّم و العقل البسيط إذا <ظَنّهما / S / 2> في الوجود شيئاً واحداً و مِثل نورالبصر إذا لم <يُفرِّقه / S / 3> مِن نورالشّمس أوالسّراج و جَعَل النّورين نوراً واحداً.

و أمّاالرّغبة <فهى / R / 4> الحرص على النّعم الدّنياويّة و صرف الهمّة الى إلذاذ الحواس بمثل الورد والصّندل <الادهرى؟ / R /5> و مضغ <البتول ؟ / R /6> عقب الطّعام من أجل الإستمراء والشّهوة.

و امّاالعداوات <فهى / R / 7> مهما يكسب البدن شدّةً و ألماً أو <تكسب / S> النّفس كربةً و غمّاً فيتأدّى ذلك الى كراهتها و إظهار معاداتها بالإقلاع <عنها / R / 8> لحسم أسبابها.

فأمّا <العلائق / S / 9> فهي توابع الإرادات و غيرها و <الزّوائد / S/10> فيها مثل الوُلوع بالنّساء «179 - ١٣» فإنّه لايوصل اليهنّ إلّا بتوابع تعين على النّجاح فيه كالتّحف عند لقائهنّ ولزوم التّنظّف والتّعطّر لقربهنّ و <تجسيرهنّ / R/11> بالمداعبة و غير ذلك ممّا يكتسب الزّلفى لديهنّ و يحصّل المحبّة، و مثاله ايضاً فيما هو من توابع المكاره <هو / S> الموت المتوقّع إذ <اشتغلت / R / 12> الفكرة بصنوف أسبابه، و كلّ ذلك مانعٌ للقلب إذا قوى واستولى عن أن يسعى على واجب و يستريح من ثقل، فامّا إذا ضعفت بما ذكرنا <ه / S> من الزّهد والتّقشّف و <التّجنّب / S / 13> فإنّها

تـصیر کـالحُبوب المَـقلوة لایُـنبتها البـذر فـی الأَرض و کالضَّفادع المشوّیة لایُحییها غوضُ الحوض، و یَبطل فِعلها الفاسد المُفسِد عن الخروج الی الوجود فتَتَبدّد تَبدُّدَ < بَسائط / S / 14 > البدن عندالرّجوع الی کُلّیاتها.

....

A - 1: تحیل ‖ R, A - 2: ظنها ‖ R, A - 3: یفرقة ‖ A-4: و هی ‖ A - 5: غیرواضح ‖ A - 6 : غیرواضح و شاید: التبول ‖ A-7 : و هی ‖ A-8: غیرواضح ‖ R, A-9: العلایق ‖ R, A-10: الزّوایـد ‖ A - 11 : تـحسیرهن ‖ A - 12 : اشـعلت ‖ R, A - 13: تجنیب ‖ R , A - 14: بسایط ‖

س – ۲۸ / 5 ـ قال السّائل: ما <هو ؟ / S> السَّببُ فی هذه القُوی الخَمس الثّقیلة أن <تفعل بها ؟ / S> ماتَقَدّم ذکرُه مِن الإبهان والتَّفریق والإبعاد؟

ج – قال المجیب: <هو / S> طَلَبُ الخلاص فَـإنّها إذا أَحاطت بالنَّفس و غَمَرتها لم یَخلُ مِن اکتساب <جزاءِ ؟ / S/ 1/> و <احر ... وله ؟... یقتضی ؟ ... / R / 2> (۴۱۴ ب) منها جزاء بالکسب <أو ؟ / S / 3> <المکافات / S/ 4> و إن کانت فی الأُخری مَوهومة فَإنّها فی الدّنیا مَحسوسة مَعلومة

مِثل «تَنْدِ کَیْشفَرَ» فَإنّه لمّا أکْثَرَالقرابین <لِ» مهادیَو» / S / 5> عظیمِ الملائکة استحقَّ الجنّة وَ انتقل الیها بقالبهِ الجِسْدانی و صارمَلکاً، و مِثل «إنْدرَ» رئیس الملائکة فَإنّه لمّا زَنیٰ بامرأة «نَهُش» اِلبرهمن لُعِن و مُسِخ حیّةً بَعْد أن کان ملکاً فَالنَّفس إذا کانت مُعرضَةً <لِمکافات / S / 6> تَکتسبها لَم یَکن بُدٌّمِن ارتباکها و أنّیٰ تَجِدالخلاص مِن رباطِها مع اشتغالها به.

---

1 - A , R: احراء ‖ 2 - A: صفحه، بدین جای، موریانه زده است و کلماتی از آن ساقط است < = به شرح متن / S> ‖ 3 - A, R: لو ‖ 4 - A, R: المکافأة ‖ 5 - A, R: لمَهادیوَ ‖ 6 - A: لمکافأة، R: لمکافأة ‖

س – ۲۹ / 6: قال السّائل: فَهَل یکون لِلإرتباک سَبَبٌ غیر ذلک و کَیف <تجد ؟ / S> <المکافات / S / 1> فیه؟

ج – قال المجیب: ألجَهلُ هوالمانعُ بالحقیقة عن الخلاص و <سائرُ / S / 2> مابَعْده و إن کانت دَواعِی الوثاق فَإلَی الجهل مَرجعُها و هو ینبوعُها و معدُنها و لیس للإرتباک سَببٌ «180 ـ ۱۴» <غَیره / S / 3> و مِثال النَّفس فیما بینها کَالارز فی ضمنِ القشر فَإنّه مادام مَعه کان مُعَدّاً للنّبات

والاستحصاد و مُتردّداً بین التّولّد والإیلاد فإذا أُزیل القشرعنه انقطعت تلک الحوادثُ و <صَفیٰ / S / 4> للبقاء علی <حاله؟ / S / 5> و أمّا <المکافات / S / 6> فوُجُودها فی أجناس الموجودات بالتَّرَدّد فیها بمقدارالعمر فی الطّول والقصر و بصورة النّعمة فی الضّیق والسّعة.

---

1 - R , A: المکافأة ‖ 2 - R , A: سایر ‖ 3 - R , A: غیرها ‖ 4 - R , A : صفا ‖ 5 - R , A: حال ‖ 6 -R: المکافأة ‖

س – ۳۰ / 7 ـ قال السّائل: کَیف یَکون حال النَّفْس إذا حَصَلت بین <الفُجُور ؟ / S / 1> والآثام ثُمّ اشتَبکت <بِحَبْس / S / 2> المَوالید للإنعام والإنتقام؟

ج – قال المجیب: تُرَدَّدُ بِحَسَب ماقَدَّمت و اجتَرحت فیمابَیْن <راحةٍ / S / 2> و شِدّةٍ و تَصرّفٍ بین اَلَم و لذّةٍ.

---

1 - R, A: الاجور ‖ 2 - A: بحبس ، R: بجنس ‖ 3 - R: راحة ‖

س – ۳۱ / 8 ـ قال السّائل: فَهَل یَستوی فی ذلک جمیعُ الأنفس <المرتبکةُ / S / 1> أمْ یَختَلِف حالُها؟

ج – قال المجيب: النَّفْس العاليةُ تَختصّ بالشّدّة والألِم فَقط مِن أَجل أنَ الرّاحةَ الدّنياويّةَ شِدّةٌ أُخرَويّةٌ لِأنّها بالحقيقة لاتَكاد تَحصل إلّا بِإثمٍ مِن جهةٍ ما، و لِأَنَّ العالِم مُحيطٌ <بِمائية / R / 2> الخيرِ والشَّر <فتَستَحيلُ / S / 3> عليه الرّاحةٌ فى <المكافات / S / 4> <شِدّةً / S / 5>.

---

1 - R , A: مرتكبه ‖ 2-A: غيرواضح ‖ 3 -R, A: فيستحيل ‖ 4 - R , A: المكافأة ‖ 5 - R: شذة < مغلوط مطبعى است >‖

س – ۳۲ / 9 ـ قال السّائل: فما <هو / S> الواجبُ عليه حينئذٍ؟

ج – قال المجيب: <هو / S> الإعراضُ عمّا يُوجِب الارتباكَ و يُولِدالمُقام.

س – ۳۳ / 10 ـ قال السّائل: و ما <هو / S / 1>؟

ج – قال المجيب: إذا لَمْ يَنْفَصل العالِمُ مِن المعلومات كان معها فَلَمْ يَتَخلّص مِن أَجْل ذلك الإتّصال الّذى يَكونُ بَيْنه و بَيْنها فَإِنَّ هذا الاتّصال لايكون بالحقيقة إلّا عن جهلٍ ما، ولولاه لَانْفَصل عنها.

1- R, A: هی

س – ۳۴ / 11– قال السّائل: و کَیف ذلک «181– ۱۵»؟

ج – قال <المجیب / 1/S>: إنّ المقصود مِن کلّ معلوم <یراه ؟ / S> هو مَعرفتُه بالعنصر مِن أیّ الخمسة هو؟ أعنی بها الأَرض والماء والنّار والرّیح والسّماء، و معرفته بالکیفیّة أهو مِن جنس الخیر المحض أو مِن جنس الشّر المحض أو الجنس المُمتَزج <بینهما ؟ / S>، و هذه المعرفةُ حاصلةُ بوساطةِ الحسّ، والحسّ غَیرُ حقیقیٍ لِوُقوعِ الغلطِ فیه، و ما لاحقیقةَ له فلیس بمعلومٍ یقیناً، و ما زال عنه الیقین فقد لابَسَه الجهل.

1- R: لمجیب

س – ۳۵ / 12 – قال السّائل: کَیف یُمیَّز جنسُ المعلومِ؟

ج – قال المجیب: إن کان عِلْماً فهو من جنس الخیر المحض، و إن کان عملاً فهو من جنس الواسطة الممزوجة، و إن کان <قُنیةً / R / 1> فهو من جنس الشّرّ المحض.

1- غیرواضح است در اصل.

س – ۳۶ / 13 ـ قال السّائل: ما <هو / S> السَّبَب الّذی یُوجِب اتّصالاً بین العالِم والمعلوم؟

ج – قال المجیب: إنّ العالِم بِغیر معلومٍ یَکون فی ذاته عالِماً بِالقوّه و لایخرج الی الفعل إلّا بالمعلوم، فَالمعلومُ لِأَجله معلوم، و لهذا وَجَبَ الاتّصالُ بینهما.

س – ۳۷ / 19 ـ قال السّائل: إذا کان العالِمُ بالمعلوم عالِماً فکیف یکون فی مَقَرِّ الخلاص و لیس هناک معلومٌ؟

ج – قال المجیب: إنّما صارَ العالِم بالمعلوم عالماً فی مَحَلّ الإرتباک الّذی بَعُدَ عنه التّحقیقُ و صارَ العلمُ فیه کَالخیال مکتسباً بِالحِیَل والاجتهاد لِأَنّ المعلومَ فیه فی ضِمن السَّتر والخفاء، و أمّا فی مَقَرِّ الخلاص فَالأَغطیةُ منکشفةٌ والسُّتُورُ مَرفوعةٌ والموانع مقطوعةٌ، ولیست الذّات فیه إلّا عالمةً فقط.

س –۳۸ /15 ـ قال السّائل: فَکَیف <یَحَصَّلُ؟ / S / 1> الانفصالُ بَدَلِ الإتّصالِ؟

ج – قال المجیب: مَتیٰ کأن شیئٌ مِن المعلوم مجهولاً کأن الحرصُ علی عِلمه <مترائداً / S / 2> إلی أن یُعلَم فَیَسکن الحرصُ <حینئذٍ / S / 3> و <لَیست / S / 4>

للمعلومات الحِسّية حقيقة˝ <ثابتة˝ / 5/R> ثباتَ المعقولات، فَمَتي استَيْقَن ذلك مِن غَيْر شكٍّ <يَعْترض فيه؟ / S> بَطَل ذلك الإتّصالُ وانْفَصل العالِمُ عن المعلومات فَانْفَرَد و تَجَرَّد، و ذاك معنى الخلاص.

R, A-1: تحصيل ‖ R, A-2: متزايدا ‖ R, A-3: خينئذ <مغلوط مطبعي است> ‖ R, A-4: ليس ‖ A - 5: ثانية ‖

س – ۳۹ / 16 ـ قال السّائل: ما <هو / S> الّذى يَحصل لِلعالِم اذا انْفَرد و تَجَرّد؟ « 182 ـ ۱۶»

ج – قال المجيب: سَبعةُ اشياءٍ <تَحصل / S / 1> له: منها ثلاثةٌ في النَّفس: هي الأمان مِن اقتراف الآثام وَ انكشاف <ال... هذا ... ال / R / 2> (۴۱۵ آ)، و <اربعة / S / 3> في البدن: هي تَصوُّرُ اللَّذات آلاماً و أَنّ مادّةَ الإلتذاذ هي الجَهلُ و أَنّ الإحاطة بذلك تُوجِب مَعرفةَ أضدادِ اسبابها و أَنّ محصول ذلك إبعاد تلك الاسباب بالفعل.

R, A-1: يحصل ‖ A-2: چنين است و افتادگی می‌دارد ‖ R, A- 3: اربع ‖

س – ۴۰ / 17 ـ قال السّائل: فَبِما ذي تَحصل هذه

السّبعةُ الأَشياء ؟

ج – قال المجيب: بالخِصال الّتي تُصَيِّرُ العالِمَ طاهراً مُقدّساً.

س – ۴۱ / 18 ـ قال السّائل: فما هي و كم هي ؟

ج – قال المجيب: هي ثَماني خصالٍ: <أُولٰها / S / 1> بالجملة <هي / S> الكَفُّ عَن <الشَّرّ / R / 2> و بالتّفصيل تَركُ الأَذىٰ في جميع الحيوان والتَّحرّج عن الكِذب و <الغَضب / R / 3> و <الزّناء / S / 4> و مُجانَبةُ الاختلاط بالدّنيا مِن غَيْر <اشتراطٍ / R / 5> في تركها زماناً دونَ زمانٍ أَو استثناءٍ فيه مكاناً سِوىٰ مكان و لايُقتَصَر فيها بِتَركِ الفِعل دونَ تركِ الأَمر بها و <الرّضاء / S / 6> مِن فاعِلها، وَ أَنواع الشَّر و إِن كَثُرت بِسَبب المقادير والصُّوَر و كيفيّةِ البواعث عليها، فَإِنّها لاتخلو مِن الطَّمَع أَوالغضب أَوالجهل، ثُمّ <تَختلِف / S / 7> <صُوَرُها / S / 8> بالإِفراط والتَّفريط في النَّهايتين والدَّرجات بينهما، و إِذا كانت الاشياءُ معلومةً بأَضدادها و خلافاتِها، ثُمَّ عُلِم أَنّ مَنْ قَتَل فَقَدْ أَدخَل بالجهالة أَلَماً و شِدّةً على المقتول، لَم يَخْفِ أَنَّ <مكافاته / S / 9> عليه مُتَركّبةٌ أَيضا كَتَركّب فِعله مِن الجهل والايلام، و إِذا كان

الأَمرُ كذلك فَتارِكُ القَتل يُجازىٰ بِضدّهما، ثُمَّ لَمْ يُعادِه شيئٌ حتىّ يُوذِيَه، و كيف يُعادِيه وَ قَدْ استوىٰ عنده المُتعاديان حَتّى <لحظهما؟ / S / 10> بصورةٍ واحدة فى منزلةٍ واحدة، لَم يَتَقضَّ لِحَيّةٍ على <ابن عرس / R / 11> و لا لِابن عرس على حيّةٍ، و أَمّا الكذبُ فما أقبح فى ذاته، و مَن إِستَحسن الصّدقَ و آثَره أُثيبَ فى الجنّة بِأشرف درجاتها، و مَن صانَ نفسَه عن شيطان <الغَضب / R / 12> و نذالة السّرقة مُكِّن مِن إِدراك ما على ظَهر الأَرض مِن الكُنُوز و فى بطنها مِن <الذَّخائر / S / 13> بالبصر، و مَن لَم يُنجِّسها بنجاسة <الزّناء / S/ 14> أُهِّل لِلإقتدار على ما أَراد مِن عجيب الأَفعال وَانطَوت له فيها الامكنةُ والأَزمنة، و مَن تَميَّز من الدّنيا «183 - ١٧» و لَم يُخالِطْها اطَّلَع على ماضِى حالِه قَبْل حصولِه فى هذا القالب حتى عَلِم كيف <كان / S / 15> و أَين كان.

و أَمّا الخصلةُ الثّانية و هى القُدْس ظاهراً و باطناً، فَمَن قَصَد تَطهير البدن و تَنظيفَه <ک... تى؟ / R / 16> مِن ذلك نجاسته فَاسْتَقذَره و أَبغضه و رَجع منه الى حُبّ ماليس بِنَجس فَآثَر النَّفْس على البدن، و مَن صام عَن المطعوم لَطف بدنُه و نَقى جوارحُه وَ اذكىٰ حواسَّه، و مَن قَنع و لم يَشْره اسْتَراحَ مِن

التّعب وَانفکّ عن الرّق، و مَن أکثر التّسابیح <للملائکة / 17/S> والرّوحانیّین أَلف قلبُه مع مَن یَقصد منهم بها و بَدَت المُشایعةُ <بینهم / 18/S>، و مَن واظَب علی تمجیدالله و ذِکره نَفر قلبُه عَمَّن سواه و رَجع الیه فَاستَقَرّ عنده.

و أمّا الخصلةُ الثّالثة و هی السّکون، فَمَن طَمح الی شیئٍ طَلبه، والطّلبُ حرکة، و مع الحرکة بالشّوق زوال الرّاحة، فَإذا أَعرضَ عن جمیع الاشیاء <بالکُلّیة / S / 19> و لَم یَنط هِمّته بِشیئٍ منها سَکَن بالحقیقة و جُوزِی بأَن لایَتأَذّیٰ مِن حَرٍّ أَو بَردٍ و لایَتأَلّم بِجوعٍ و عَطَشٍ و لایَحسّ بِمُحرجٍ فَاستَراح.

وَالخصلةُ الرّابعة <هِی / S> تسکینُ التّنفّس بِإدخال الهواء و إخراجه و إزالتهما حتّیٰ یَصیر کاللّابث فی قرار <الماء ؟ / R> مُستغنیاً عن الهواء، فَإنّ مَن حَصَل له ذلک زالَ عن قلبه ما کان علیه مِن الکُدورة فَقَدر علی فِعْل ما أراد <ه / S>.

وَ <الخصلةُ / S> الخامسة <هی / S> قَبض الحواسّ عن <الإنتشار / S / 20> <عنه / S / 21> حتّی لا یَحسّ بِغیرِ الدّاخل و لایَعرف أنّ وراء الحاسّ شیئ غَیره، فَبذلک یَقدر علی ضبط الحواسّ و امتلاکها.

تَمَّتِ القطعةُ الثّانية فی < الإرشاد / S / 22 > الی عَمَلِ ماکان تَقدّم فی القطعةِ الأُولیٰ.

---

1 - R , Ā: اولاها ‖ 2 - Ā: السیر ‖ 3 - شاید: الغضب < = Ā ؟ > ‖ 4-R,Ā: الزنا ‖ 5 - Ā: اشراط ‖ 6 - R , Ā: الرضا ‖ 7 - R , Ā: یختلف ‖ 8-R, Ā: صورتها ‖ 9 - R , Ā: مکافأته ‖ 10 - Ā ؟، R: لمحهما ‖ 11 -Ā: ان غرس ‖ 12- شاید الغضب <= Ā ؟> ‖ 13 - R, Ā: الذخایر ‖ 14 - R, Ā: الزنا ‖ 15 -R, Ā: کانت ‖ 16 - Ā: چنین است و افتادگی می‌دارد و خط غیرواضح است ‖ 17-R, Ā: للملایکة ‖ 18-R, Ā: بینهما ‖ 19 - R , Ā: بالواحدة والکلیه ‖ 20-R: الانتشار <مغلوط مطبعی است> ‖ 21 - R, Ā: الیه ‖ 22 - R: ارشاد ـــ: شاید: الارشاد < = Ā ؟ (ح) >

< S / ه >

اَلقَطعةُ الثّالثةُ

وَالخصلةُ السّادسة <هی / S> السَّکینة والطُّمَأْنينةُ حتّیٰ

یَتمکّن مِن إقرارالقلب علی شیئٍ واحد. وَالخصلةالسّابعة <هی / S> إدامةالفکرة فیمااستَقَرّالقلبُ علیه <أَوْما / S / 1> لایَقَع علیه عَدَدٌ فَینْفَصلَ و یَتَبَدّدَ فیما بین <المراتب ؟ / R> أَویَذهبَ الی شیئٍ آخر « 184 ـ ۱۸ ».

وَالخصلةُالثّامنة <هی / S> الإخلاص فی ذلک الدُّؤ<وب / R /2> حتّی تَتّحدَالفکرةُ <بالمتفکّر / R /3> فیه.

X فَمَن اجْتَمعت له هذهالخصال الثّمان و مَرنت نفسه فی <المراتب ؟ ... / R / 4> (۴۱۵ ب) و بُلُوغ مادَقّ منها و شرف X <5 / S>.

و هذهالخصالُ الثّلثُ الاخیرةُالواقعة فیالقَطعةالثّالثة کالمنفَصِلة عنالخَمس الأُولیٰ مِن أَجل أَنّها أَبعد عنالحسّ و أَقرب الیالعقل و علی شفا تَصَوّرالمعلوم مُجرّداً عن الموادّالّتی هی مِن <علائق / S / 6> الحسّ.

---

1 - R: و اما ـ: شاید: و فیما > = A ؟ (S) < ‖ 2 - A: نیمهٔ دومین کلمه افتاده است ‖ 3 - A: بالتفکر ‖ 4 - A: افتادگی می‌دارد بدینجای ‖ 5 ـ جملهٔ X - X ابتر است و فاقد خبر ظاهراً، مگر آنکه کلّ آن را استفهامی انگاریم آن

هم منعوت به انکار که مشعر باشد به عظم امر ‖ R, Ā - 6: العلایق.

س– ۴۲ / 1 ـ قال السّائل: فهل بها یَبلغ الانسانُ الغایةَ المطلوبة؟

ج ـ قال المجیب: أَلمنتقِلُ فیها کالمُنتقِل فی الأَسنان فیما بین الطّفولة والشّیخوخة، والعِلم فیها واحدٌ لِأَنّه کان یَنبثّ مِن العالِم الی المعلومات <فیَتّسِمُ / 1/S> بالکثرة، فَلَمّا سَکَنَه و قَطع عنه موادَّالإِنبثاث <صار / 2/R> واحداً، و فی الثّالثة کُلّیا لکنّهُ بَعْدُ لَم یَبلغْ رُتبةَ التّصوّر المُجرّد بلامادّةٍ، والآلةُ للوصول الیها <هی / S> التّعویذُ کما سَلف.

....

1 - R , Ā: فتّسم ‖ 2 - R: شاید: صارا < = (S) > ‖

س ـ ۴۳/ 2 ـ قال السّائل: بماذی <یُجازیٰ / S / 1> مَن لَزم التّعویذَ و صَبَر علیه؟

ج ـ قال المجیب: یُجازیٰ بِمعرفةِ الماضی والرّاهن والمُستأْنَف.

....

1 - R: یجازَی ‖

س – ۴۴/3 ـ قال السّائل: العِلم بها <أ / S> واحدٌ <هو / S> أم ثَلٰثةٌ؟

ج – قال المجيب: هو واحدٌ كالطّين فإنّه كان قَبل العِجن تراباً و بَعْدَه جَرّةٌ وَالطّينيّةُ في الحالات واحدةٌ و إن اخْتَلَفتِ الصّورةُ فَظَهرت في بعضها و بَطَنت في بعضٍ و كذلك هذا العِلم الواحدُ <تختلِف / S / 1> صُورتُه بإختلافِ صورة الزّمان في أقسامه الثّلٰثة.

---

1 - A , R: يختلف ||

س – ۴۵ / و ـ قال السّائل: فَهَل <يُكافئ / S / 1> في الدّنيا بِأشياءٍ غيرذلك؟

ج – قال المجيب: ألاشياء لاتَتَغيّر في <تَرَدُّدِها / 2/R> بَيْنَ القَوْل و بين العَقل، فَإنّ الجَرّة جَرّةٌ اذا سُمّيت و هي جَرّةٌ إذا عُقِلت، فَمَن عَرف الاشياء بأسمائها و عَقَلَها بِحُدودها واعْتاد تفريقَ ذلك و صَرْفِه الى حقيقتِه عَرف مَنطق الطّير، و مَن إعتاد تسكين العِلم و جَمْعَه عَرف حالَه في الماضي قَبْل حُلول البدن و عَرف <الضّمائر / S / 3> مِن مَحَبّةٍ و عداوة معرفةً كلّيّة مِن غَير أن يَعْرف المحبوبَ والمبغوض معرفةً

<ضروريةً / R / 4> «185 ـ ۱۹».

---

1 - R: يكافأ < A: يكافى > ‖ 2 - A: تردها ‖ 3- R, A: الضماير ‖4-A : صروية ‖

س ـ ۴۶/5 ـ قال السّائل: كيف يَفعل أعاجيبَ أفعالِه؟

ج ـ قال المجيب: بِالأفكار و <العزائم / S / 1> فإنّه يَجد <مكافاته / S / 2> و ثوابَه حيث أَنزل فكرَته و صَرف اليه عَزيمتَه و إن كان كُلُّ ثوابٍ دونَ الخلاص ليس بتامّ ولا خَير محض. فَمَن أَرادالاستتار عن الأَعيُن أَدام التّفكّر فى البدن و ما <تصوّر به ؟ / S> مِن حُسنٍ و قُبح و طُولٍ و قَصر و هيئَةٍ و شارة، و <دئب / S / 3> على غَضّ البَصر و قَبْض حاسّة العين فإنّه يَخفى عن النّاس، كما أنّه إذا أَدام التّفكّر فى الكلام و قَبْضَه خَفى صوتُه فَلَم يُسمَع و إن جَهربه، و مَن أَرادالإحاطةَ بكيفيّة مَوْته أَدام التّفكّر فى الأَعمال و <تَأَهَّبت / R / 4> نفسه <بغتةً / R / 5> بِمعرفة مالايعرف <ه / S>، و مَن أَراد أَن <تُتَصَوَّر / S / 6> له الجَنّةُ والنّار و <الملائكة / S / 7> والزّبانيةُ والموتىٰ مِن أَسلافِه فَليُدِمِ التّفكّرَ فيهم مُنسَدَّ المَسمع لايَطنّ فى صماخه صوتٌ <مُغمَض / S / 8> النّاظر لايَقع

تحت بصره <شيئ ؟ / S> <فَيبصَر / R/9>، و مَن أراد <تَقوية / R / 10> نفسهِ فَليُدِم تذكارَالسّرور بالخَير والإعراض عن الشّر والإشفاق منه، و مَن أراد تقوية بدنه صَرَف الفكرة الى القُوّة و مَواضعها منه فإنّه يكتسب بإدامة ذلك قوّةً لاتَتخلّف عن قُوّةالفيل، و <كذلك ؟ / S / 11> إذا صَرَف فكرته الى نورالحواسّ بَعْد قَمْعها و قَبضها <كُوفى / S / 12> بِمعرفة <الدّقائق / S / 13> الحاضرةِ و <الغائبة / S / 14>، و مَن صَرَفها إلى الشّمس <كُوفى / S / 15> بِالإحاطة بِجميع ما في العوالم و أبصَرها. و لِلمُفسّر في هذاالموضع كلامٌ شرحيٌ في وصف العالَم <لِ «و يا صَ» / R / 16>، و ايرادُه على وجهه نافعٌ فإنّه مِن المعارف <الشّائعة / S / 17> فيما بينهم، و قد إبتَدأ في وَصْف الموجودات مِن جهةالسِّفل نَحوالعِلو، فَجَعل الظّلمةَ أسفل السّافلين و مقدارها بالجوزَن ـ: هو اثنان و ثلثون «186 ـ ٢٠» ألف ذراعٍ لتقديرالمسافات عندهم و ذلك ثمانية أميال عندنا ـ «كورْتى» واحِدٌ و خمسة و ثمانون «لكشّ»، و جملة ذلك بِحَسب مواضعاتنا ثَمنية عَشر ألف ألف و <خمس مأة / S/18> ألف ـ : فإنّ «كورْتى» عندهم إسم العَشرة آلاف

الف و «لکش» إسم <المَأة / S / 19> ألف ـ ، قال و فوق الظّلمة «نَرَک» و هو جَهنّم و مقداره ثلٰثه عشر <«کورنی» / 19/S> و إثنی عشر <«لَکشَ» / 20/S> وذلک <مَأة / 21/S> وأحد و ثلٰثون ألف ألف و <مَأتی / S / 22> ألف <«جوزَنَ» / S / 23>، و فوقَ جهنّم أيضاً ظُلمة" مقدارها <«لکشَ» / S / 24> واحد، و فوقها أرض تُسَمّىٰ لِصلابتها «بَزن» و هو الصّاعقةُ و مقدارها أربعة و ثلٰثون ألف <«جوزَنَ» / S / 25> و فوقها «کَرَبُ» و هي الوَاسطةُ ستّون ألف <«جوزَنَ» / S / 26>، و فوقها <«سو بَرنَ» / S / 27>، و هي الأرض الذّهبيّة ثلٰثون ألف <«جوزَنَ» / S / 28>، ثُمّ فوقها «سَبت پاتالَ» اى الأرض <ون السّبع کُلّ واحدةٍ / 29/R> عَشرة ألف <«جوزَنَ» / S / 30>... <31/R> أرض <ذات الدّيبات / R / 32> (۴۱۶ آ) وُسطى <الجزائر / S / 33> «جَنْبُ دِيبَ» الّتى نحن عليها ثُمّ «بَلَکشَ ديبَ» ثُمّ «شالْمَلِ ديبَ» ثُمّ «کُشَ ديبَ» ثُمّ «کَرَوَنجَ ديبَ» ثُمّ «شاک ديبَ» ثُمّ <«بُشکَرَ ديبَ» / 34/S>، و مقدار «جنبُ ديبَ» <«لَکشَ» / S / 35> واحد والّتى حَولها <«لکش»ان =لکشان / S / 36> ثُمّ أربعة <«لَکشَ» / S / 37> و على <هذه / R / 38>

التّضاعيف الى أقصاها.

و فيمابين كُلّ جزيرتين أعنى أرضين بَحرٌ، فَالمُحيط بالأرض الّتى نحن <فيها / S / 39> «كْشارَ» إىالمالح، ثُمّ «إكْشُ» إى ماء قَصبالسّكر، ثُمَّ «سُرَ» إىالخمر، ثُمّ «سَرْب» إىالسّمن، ثُمّ «دَدِ» إىالماست، ثُمّ <«كْشيرَ» /S/40> إى الحليب، ثُمّ «سُوادُودَكَ» إىالماءالعَذْب، و أوّل هذهالبحار و هو «كْشارَ» <«لَكْشَ»ان = لكشان / S / 41> و <سائرها /S/42> على <التَّفاصيل ؟ / S / 43> المَذكورة.

وَ وَراءالعَذب منها «لوكالوكَ» اىالّذى لأعمارةَ فيه عَشرة ألف <«جوزَنَ» / S / 44> وَ بَعْده «187 ـ ٢١» أرض الذَّهَب عَشرة <«كوزتى» / S / 45>، و فوقَها «بِتِرلوكَ» اى مجمعالآباء أحد و سِتّون <«لَكْشَ» / S/46> و أربعة و ثَلثون ألف <«جوزَنَ» / S / 47>، و <فوقها / S / 48> نِصف بَيضة «بْرَهمانْدَ» اىالحاوية لِلسّماوات السّاكنة عنالحركات، و فَوْق «بْرَهمانْدَ» ظُلمةٌ تُسَمّىٰ «تَمَ» و <مقد / R / 49 / رها = مقدارها ؟ / S> <«كوزتى» /S / 50> واحدةٌ و خمسة و ثَمانون < «لَكْشَ» / S / 51> وَ في وسطالجزيرةالّتى نحن عليها «صَلْ مَرو» مَسكن <الملائكة / S / 52> واحد

<«ثرا» ؟ مَعَهُ / R / 53> خَمسةُ <«کورتی» / S / 54>.

و فی جهاتِهِ الأَربع جِبالٌ و ممالک و أَنهار و بحار لا <فائدةَ /55/S> فی تعدیدها لِأَنّها لیست بِمعروفةٍ و لا فی تسمیتها لِأَنّها بِالهندیّة.

ثُمّ عَدَّدَ <اا «لوک»ات = اللوکات / S / 56> فقال «بْهُورلوکَ» فیه سُکّانٌ مِن انسٍ و <بهائم / S / 57> و طَیْر و فیه جبالٌ و أَنهار و أَشجار و هو إلی الشّمس، ثُمّ «بْهُوبَرلوکَ» فیه <«بس وزدروا» / R / 58> الشّمس و هو إلی القطب، ثُمّ «مَهَرلوکَ» فیه <کِبارُ / R / 59> الدُّنیا <ک «إندرَ» = کإِندر /60/S> و أَمثاله، ثُمّ «جَنَ لوکَ» فیه سادةٌ مِن بَیْن أَنواع <الملائکة /61/S> ثُمّ «تَبَ لوکَ» فیه منهم <«سَرتکمار» / R / 62>، ثُمّ «ست لوک» و هو مَوْضع البراهمه المُثابین و <«لوک» / S / 63> یُسَمّیٰ «بْرَهْمَ رش»، کما یُسَمّیٰ مَوْضع <«کشَتْرَ» / S / 64> المُثابین <«راژرش» /65/S> ثُمّ «بْرَهْمَ لوکَ» <فیه / S / 66> «براهم» و مِقدار <اا «لوک» ات = اللوکات / S / 67> السّبع کُلّها خمسةُ عَشر <«کورتی» / 68/S> و تُسَمّیٰ جُملتُها «برهمانْدَ» کَما نُسَمّیٰ نَحنُ جملةَ الأَفلاک أثیراً.

وَ قَد انقضىٰ <كلامُ / S / 69> المُفسّر فَلْنَعد <إلى / S / 70> النَّفس.

قال: و مَن صَرَف فكرتَه إلىالقمَر أحاط علماً بِتَرتيب الكواكب و أوضاعها و أفعالها، و مَن صَرَفها إلىالقطب ـــ : و هو في <الجملة / 71/S> أربعة عَشر كواكباً على هيئة كودة و هوالسَّفَن الّذي يُتَّخَذُ مَقابضُ السُّيوف مِن جِلدهالخَشن ـــ عَرَف حركاتِالكواكب «188 ـ ٢٢»، فَكُلّ مَن رامَ شيئاً مِمّا ذَكرنا <ه / S> وَجَده <إذا / R / 72> لازَمَهٗ بالفكرة، و مَن أراد مَعرفةَ بدنه فَلْيُدِمِالتّفكّر فيالسُّرّة. و هذا من كلامالمُفسِّر ايضاً: إنّالغذاء إذاانْطَبَخ فيالجوف <حَصَلَت / 73/S> منه مادّةٌ لها ثِقلُ <سراء / R /74> و فُضولٌ ثلاثة تَبقى فيالبدن هي الرّيح والمِرّة والبلغم <مضرة / R / 75> أشياء هيالكيلوس والدَّم واللَّحم والشّحم والعَظم والمُخّ والْمَني، فَأَمّاالمادّةُ المذكورة <فتَستحيل / R / 76> إلىالدَّم ثُمّ يَتولّد مِن لطيفه اللّحم و مِن كثيفهالفاضل جميعُ ما يَبرزمِنالبدن مِن عَرَق و شَعر و ظَفر و أمثالها، ثُمَّ يَتولَّد شَحمالسّمن مِناللَّحم و يَتولّدالعَظمُ منالشَّحم والمُخُّ مِنالعَظم والمَنيُّ مِنالمُخّ و هو أشرفها، و كُلّ ماهو أبعد عنالمادّة فَهوُ أفضل، و

مَنفعةُالإحاطة بِاستحالات هذهالأَشياء و كيفيّةِ كَونِها و فَسادِها و مَنافِعِها و مضارِّها و أَوقات ذلک و مقاديرِها هیالتّحقُّق بِأَنّها ليست بشيئٍ بل هی شَرٌّ، و ذلک يكون سَبَبالإنجرار إلیالخَير. و قد رَجعنا إلیالنَّصّ.

<قال / S /:> و مَن أَراد نَفْی <اذا / S / 77> الجوع والعَطش عنه فليَصرف فكرَتَه إلی فضاءالصَّدر و <الحُلقوم / 78/R> مَجْرىالرّيح بِالتّنفس، و مَن أَرادالإستغناءَ عنالحركة فَلْيَتَفكَّر فیالسُّلحفاة و هی عُروق مُلتوية فوقالسّرة شُبِّهت بها. و مَن أَراد أن يُعايِن سِرّالزُّهّادالّذين اقتَدروا علیالمطالب و غابوا عنالأَعيُن بِالعِلم والفضيلة و سَكنوا «بهوبَرْلوكَ» فَلْيَصرفالفكرة إلی نورالثّقبةالّتی علی عَظمالیافوخ فَإنّه يَراهُم و يُشاهِدُهم. و مَن أَرادالعِلم <فلتكُن / S / 79> فِكرتُه فیالقَلبالّذی هو يَنبُوعُه و مَسكَنُه <فليَتَصَوّره / S / 80> مُتَّحِدا بِالنَّفس لايُفرّق بَينهما لِكَوْنالنَّفس (۴۱۶ ب) عالمةً والقلب حَيّاً و لايَعْسر ذلک عليه و قد أَخلاه عنالدّنيا <إخلاءً / 81/S> ، و مَتیٰ فَعَل ذلک عَرَف ذاتَه بالحقيقة و لَم يَخْفِ عليه مَحسوسٌ و <إن / S> غابَ <أَو / S / 82> بَعُد.

A-1: R, العزايم ‖ A-2: بمكافاته ، R: مكافأته ‖ A-3: R,

دأب ‖ 4-Ā تاهب، یا: تابهب ‖ 5 - Ā: نعمه ‖ 6 - R , Ā: یتصور ‖ 7 - R , Ā: الملایکة ‖ 8 - R, Ā: یغمض ‖ 9 - : شاید: مبصر <= Ā ؟ (ح) > ‖ 10-Ā: تعربه ‖ 11-R,Ā: لهذا ‖ 12-R: کوفئ ‖ 13 - R , Ā : الدقایق ‖ 14 - R , Ā : الغایبه ‖ 15-R: کوفئ ‖ 16 - Ā: لارناص، و «وْیاص» < Vyāsa : > نام شارح است ‖ 17 - R, Ā: الشّایعه ‖ 18 - R, Ā: خمسمایه ‖ 19 -R, Ā: المـــایة ‖ 20 - R: لَکْشَ ‖ 21 - R , Ā : مـــائة ‖ 22 - R: مائتی ‖ 23 -R: جوژَنَ ‖ 24 -R: لَکْشَ ‖ 25 -R: جوژَن ‖ 26 -R: جوژن ‖ 27 - R: سوبَرْنَ ‖ 28 - R: جوژن ‖ 29 - Ā: افتاده است ‖ 30 - R: جوژن ‖ 31 -Ā: افتاده است ‖ 32 - Ā: افتاده است ‖ 33 -R, Ā : الجزایر ‖ 34 - R: بُشکَرَ دیبَ» ‖ 35 - R : لَکْشَ ‖ 36 - R , Ā : لکشان ‖ 37 - R : لکش ‖ 38 - R : هذا ‖ 39-R, Ā: فیه ‖ 40-R: کُشیَر ‖ 41 -R, Ā: لکشان ‖ 42 - R, Ā: سایرها ‖ 43 - R , Ā: التضاعیف ‖ 44 - R : جوژن ‖ 45 - R: کورتی ‖ 46-R: لکش ‖ 47-R: جوژن ‖ 48-R, Ā: فوقه ‖ 49-Ā: چنین است و مقابل آن به هندی < Śālmali > است ‖ 50 - R: کـــورتی ‖ 51 - R: لکش ‖ 52-R, Ā: المـــلایکة ‖ 53 - Ā : ترامغه ‖ 54-Ā لوژنی، R: کورتی ‖ 55-R, Ā: فایدة ‖ 56 -R,Ā:

اللوکات ‖ A - 57 , R : بهایم ‖ A - 58: چنین است ‖A - 59: حمار ‖ R-60 : «کایِذن» ‖ A-61 , R : الملایکة ‖A-62: چنین است و مقابل آن به هندی <Vaitaja> است ‖ A -63 ؟ ,R: لنک <Laṅkā:= سراندیپ / S > و تصحیح، تبدیلی قیاسی است ‖ R - 64 : «کَشَتَر» ‖A - 65 : «راژَرش» ‖ R - 66 : فیة <=مغلوط مطبعی است> ‖ R,A- 67: اللوکات ‖ R-68 : کورلی ‖R-69 : کللام ‖R-70 : لی ‖R-71 : جملة ـ : شاید: الجمله <=A ؟ (ح)>‖ A-72 : اذ ‖ R,A-73 : حصل ‖A-74: چنین است، یا: «مراء» باشد ‖A-75: چنین است ‖ A - 76: فیستحیل ‖R,A-77: اذی ‖A-78: والفلعمة، یا: الفلضمه ‖R,A-79: فلکین ‖R, A-80: فیتصوره ‖A-81: احلا، یا اصلا،R: اخلاء ‖ R-82 : و ـ شاید: او <=A؟ (ح)>‖

س ـ ۴۷ / 6 ـ قال السّائل: هَل فَوق هذه <المکافات / S / 1> بالعِلم شیئٌ أشرفُ منها ؟ «189ـ۲۳»

ج ـ قال المجیب: لِمَ لایکون ؟ و هذاالعِلمُ لیس بِعلم فی الحقیقة و إنّما هو مانعٌ عن العِلم الحقیقی و قد ذکرنا <نتائجَ / S / 2> قِسم العِلم النّظریّ فلنَقُل الآن <نتائجَ /3/S> قِسمِه العَملی و ذلک أنّ الزّاهد الّذی تَقَدّمتْ صِفتُه و قد

حَصلتْ له مزيّةُالعَمل مع العلم و أشرَف عَلىٰ نيل المطلوب إذا أَراد أَن يَنتقِل فى هذاالإرتباك مِن جَسده إلى جَسدٍ آخَر <خَلى / S / 4> عن رُوحه إنتقالاً لا عَلى الوجه الّذى يكون بَعْدالمَوت و <لٰكنّ / R / 5> <بِمَشيّته / S / 6> و إرادته و اختياره قَدر عليه مِن أجل أنّ الأَبدان شباك الأَرواح <لِلمُجازات / S / 7> عَلَى الخير والشرّ <المُتقدّمان / S / 8> بِمثلها مِن نعمةٍ أَوْ شِدّة، وَ فى جَرّ أَحدهما و دَفع الآخَر تَحامل ما على أَهل نوعه أو سائرالأَنواع، <وامداه / R / 9> <؟/ ص> يحصل به الارتهان لِلجزاء المُستأنف، فَأَمّا الزّاهد المذكور فَقَدْ استوفى فى القالِب الّذى هو فيه ما استَحَقّه عَلى السّالف وَ انقبض عن الإكتساب لِلمُستأنف فَلَيس فيهِ بَرهْنٍ و قد عَلِم نَفْسه مِن أين <جائَت / S / 10> وَ إلى أَين تَذهبُ، فَهو قادر عليها بِالنَّقل والتّحريك لايَتَشبّث بِالبدن فَإِنّها مُقلقلة فيه، و لِهذا ايضاً يموت بإرادته مَتىٰ شاءَ.

....

R-1: مكافأة || R,A-2: نتايج || R,A-3: على نتايج || R,A-4: خلا || A-5: ليكن || R, ؟ A-6: بمشيئة || R, A-7: للمجازاه || R, A-8: المتقدم || A-9: وامدا || R, A-10: جاءت ||

س – ۴۸ / 7 – قال السّائل: فَهَلْ غيرُه يَقدر عَلى نَقْل هذا اللّباس مَعَه فى الأعمال الّتى يَعْجِز عنها غيرُه؟

ج – قال المجيب: لَوْ كان بَدنُه على حالِ <أبدانِ / 1/R> حَشوِ النّاس فى الكثافة والثّقل لَما قَدَر عَلَى استصحابِه و <لٰكنّه / 2/R> عَلى حالٍ زالَ مَعه الثِّقلُ والرّسوب. و فى البدن مِن الرِّياح خَمسةُ أصنافٍ منها اثنتان فى مَسلك النَّفَس يَدخل إحديٰهما بالجَذب و تَخرج الأُخرىٰ بالإرسال، و ثالثة لايخلو منها مَوضعٌ مِن البدن لِأنّه مِن جملةِ أركانه الأربعة، و رابعةٌ بِها الحركةُ وَ ثَبَةٌ و طَفْرةٌ، و خامسةٌ جاريةٌ تَحمل الغِذاءَ والأخلاط و تَنقلهما فى البدن مِن مَوضعٍ إلى آخر، فَلا يَبقى مَوضعٌ عَلى حالِه <دائماً / S / 3> «190-۲۴». فَإذا أحاط الزّاهدُ المذكور عَلى الرّيحِ الواثبة و أَدام الفكرةَ فيها و قَوّاها بالزّيادة فيها خَفّ اعتمادُه فَمَشى عَلى الماء <السّائل / S /4> والوَحَل الزّحزاح مَشىَ غَيْره عَلى أديم الأرض لا يَغرق و لايَرسب و <خَطى / S / 5> عَلى الشّوك الثّاقب حافياً مِن غَيْر أَن < تَشوّك / 6/R> رِجْلَه و ذلك لِعَدم الاعتماد الّذى بِهِ <يقبَل / S / 7> أثرَ المُضِرّ. و هذه الرّيحُ المختلفةُ المقدارُ فى الحيوانات المُشاةِ والطّيارة على مِثال الظَّبى والسُّلَحفاة أو

الدَّجاجة والحَمامة فَقَدْ بلغ مقدارُها فی کُل زوجین مِنهما إلی طَرَفِی النّقیضِ و کذلک إذا قَوّی الرّیحَ النّاقلةَ لِلأخلاط خُیِّل بدنُه إلی غَیْره مُضطرماً کَالنّار الملتهبة، و ایضاً فَإنّ السّمعَ بالهواء فَهُو بَعْض الهواء، و اذا عَرَفهما حَقّ المَعرفة و عَوَّد الفکرةَ فیهما یَسْمعَ الاصوات الحادثة فی الهواء و إن بَعُدت عنه بالمکان. و ایضاً <الجسد / S/8> ثقیل والهواءُ خفیف فَمَتی <جَمَعَتهما / S/9> فکرتُه مُتّحدین خَفَّ جسمُه کَالأشیاء المُنفصلة مِن النّبات المُتردّدة فِی الجوّ بالرّیاح و <لم یخرق الهواء ثقله؟ / S> فَطارَ إلی حیث أراد مِن أکناف الأرض بِأخفّ مِن طیران الطُّیور.

A-1: ابداً ان ‖ A-2: ولکنها ‖ R,A-3: دایما ‖ R,A-4: السایل ‖ R, A-5: خطا ‖ 6- شاید: یتشوک، A: شول ‖ R,A-7: تقبل ‖ R, A - 8: والجسد ‖ A-9: جمعهما ‖

س - ۴۹ / 8 - قال السّائل: فَهَل یَجتَمع ذلک کُلُّهُ لِشَخصٍ أَمْ یَنفَرد کُلُّ واحدٍ بخاصّیةٍ و فعلٍ؟

ج - قال المجیب: یَجتَمع ذلک کُلُّهُ فی واحدٍ لِأنّ الفکرةَ واحدةٌ و یُسمّی ذلک الجامعُ «مَهابِدَه» فإذا تَفکّر فی

جَسده وَ قَد اتَّحَد بالهواء لَطارَ لخِفّتِه أَو بِالنّارالتّهب لِنوره، و في أيّ الأَجسام الطّبيعيّة تَفَكَّرَ كان لَه فيه <ماشاء وَأَراد /1/R> لِأَنّ في كُلّ واحدٍ مِن هذه الأَجسام ثَلٰثُ حالاتٍ <أَحَدُها /2/S> الهُويّة كَالأَرض مَثلاً فَإنّها هي أَرض، والثّانيةُ <الكائناتُ /3/S> <مِنها /4/S> <المُخالِفةُ /5/S> الصّورة <إيّاها /6/S> كَالمعادن والنّبات الّتي غايرت الأَرض بالصّورة والثّالثةُ <ذاتُها /7/S> كَالأَرضيّة الّتي عَمَّتْها و تلك الأَشياء، فإذا <تَحَقّق؟ /S> ذلك في كلّيات العناصر و جُزويّاتها قَدَر على إزالة ضَرَرها عن بدنه كَالحَرق مِن النّار وَالخرق مِن الهواء وَالفَرق مِن الماء والمَنع مِن الأَرض و أَمثال ذلك، و قَدَر في بدنه عَلى تلطيفه حَتّى <أَنْ؟ /S> يَخفىٰ إن شاءَ و يَظهرَ إن شاءَ، و على تَحسينِه و تَقبيحه و تَقويته و تَليينه و تَخشينه و تَصليبه حَتى <أن؟ /S> يَكون ظهُورُه في أَيّ صورةٍ أَراد <ها؟ /S> وَ عَلىٰ تَخفيفه حَتّى <أن؟ /S> يَطيرَ و يَقع و يُسفّ و يحلّق، (۴۱۷ آ) وَ عَلى «191-۲۵» تَعظيمه حَتّى <أَن؟ /S> يهول مَن رَآه، وَ عَلى الإدراك بِالحَواسّ و إن بَعُد المحسوسُ مِن مكانه، لايُمانِعُه شيئٌ فيالمُرور وَ لايُزعِزِعُه شيئٌ في الوُقوف، وَ كيف تُؤَثِّر فيه وَ هو مُقتدر

عَلی إعدامها و إيجادها بل هی <طائعه[8] / S / 8> لِأمره.

---

1 - Ā: مـال و اراد ‖ 2 - R, Ā: احـدها ‖ 3 - R, Ā: الكـاينات ‖ 4 - R, Ā: منه ‖ 5 - R, Ā: مـخالفة ‖ 6 - R, Ā: اياه ‖ 7 - R, Ā: ذاته ‖ 8 - R,Ā: طايعه ‖

س – ۵۰ / 9 – قال السّائل: هذا <هو؟ / S> ما يَحْصل لَهُ فی العناصِرِ الخمسةِ مِنَ الأَرض وَالماء وَالنّار وَالرّيح وَالسّماء فَما <هو؟ / S> الّذی يَحْصل <له / 1/S> فيما ليس بِمُتَجسّم؟

ج – قال المجيب: <قد / S / 2> قُلنا أَنّ حواسّه تَصفُو وتَقْوى عَلی الموانع فَلاٰ <تغلبها / R / 3> حَتّی <أن ؟ / S> تَعجزَ عن الإدراك، لٰكنّه يَری بِغيرِ عَيْنٍ و يَسمع بِغير أُذُن، وَ أَنّه يَعْلو عَلی القُوی الثّلٰث الأُوَل الّتی هی الخير وَالشَّرّ <المَحضان / S / 4> وَالواسطةُ بَينهما فَتصير كُلُّها تَحت إرادتِه فلايكونُ منها فی غيرِه ماحاوَل. وَالأَصل فی هذا المَعنی <هو / S> تَحقيق أَمرالبدن وَالقلب وَالنَّفس و <حينَئِذٍ ؟ / 5 / S> تَنقادُ له الأَشياء حَتّی <أن؟ / S> يَعرفها بِحُدودِها و <يُحيطَ بها / S / 6> إحاطةً كُليّةً.

---

1 - A؟ ,R: علیه ‖ 2 - R: فد <= مغلوط مطبعی است> ‖3- مؤمن نیستم به صحت قرائت کلمه ‖ R, A-4 <کذا>: محضین ‖A-5: افتادگی می‌دارد به میانهٔ کلمه، شاید: حینئذ، R: ...یذه ؟ ‖A-6؟ ,R: یحیطها ‖

س – ۵۱ / 10 – قال السّائل: فَهَل یَکونُ بهذاالعِلم بالغاً عُلیَاالمراتب کَماٰ بَلَغَها فیالأَفعال؟

ج – قال المجیب: لاٰ فَإنّ هذاالعِلم وَ إن اتَّسَم بهذاالإسم فَإنّ صاحبَه قاصرٌ عن الخلاص إنْ ظَنَّهُ عِلماً مِن أَجل أَنّه مُقْتَنیٌ مِن الحسّ، فَإنّ العِلم <هو / S> مَعرفةُ دُثُورِ تلک المعلومات وَ تَلاشیها و <إضاعَتها؟ / S / 1> بِرَفضِها، وَ کَما أَنّ المظنونَ به أَنّه عِلمٌ یَمنع عن الخلاص فکذلک التَّبجّجُ وَالافتخار به <هو؟ / S> نوعٌ مِن التَّکبُّر وَالجبروت یَمنع ایضاً عنه. فَمَن <تَرائَت / S / 2> له <المـلائکةُ / S / 3> <تَعْرض / R / 4> علیه حالها و مَحَلّها و تدعوه إلی الجَنّة و تَصِفها لَه أَنّها <هی؟ / S > مَعْدنُ کُلِّ خَیرٍ و <خزائَنُهُ / 5/S> مُشتَمِلةٌ / S / 6> مِن الأَشجار والثِّمار عَلی ماٰ أَخطرَته <بِبالک / R / 7> وَ مِن النِّساء عَلی ماٰ <یَفیدُ؟ / S> بِمُلاٰحَظِتهنّ <کُل رَوحٍ و راحةٍ؟ / S>، وَ لاٰ أَذیٰ فیها مِن حَرٍّ

أوقَرٍ، و ساكِنُها عَلى أمانٍ مِنَ الهِرَم و <سائر / S / 8> آفاتِ الجسد وَ ذُلِّ الحاجة، فَتَعاظَمَت <لَدَيه؟ / S / 9> نَفْسُهُ «192ـ۲٦» بهذه الدَّعوة و ظَهَرت مِنه آثارُ الكبرياء والنَّخوة تراجَعت رُتبتُه و <أُخلِفتْ عُدَّتُه؟ / S>.

....

R,A-1: اساغها ‖ R, A-2: ترأأت ‖ R, A-3: الملايكة ‖ A-4: تعرض <محتملاً مغلوط مطبعی است و کلمه‌ای می‌بوده است جز این وگرنه چه نیازی می‌بوده است به تصحیح آن> ‖ A-5: خراسه ،R: خزاینه ‖ A-6 ؟ R,: مشتلة ‖ A-7 : بالك ‖ R, A-8: ساير ‖ R, A-9: اليه ‖

س – ۵۲ / 11 ـ قال السّائل: فَبِما ذی يجيب <الملائكة / S / 1> حَتّی <أن؟ / S> يَنجو مِن هذه الواقعة؟

ج – قال المجيب: يقولُ أنّ مَثَل صاحب الدّنيا كَدُودَةٍ تَقَع فی <جَرّةٍ / R / 2> / مِن جَمر نارٍ مُضطرمةٍ هی مِثال الدُّنيا فَلَيس <لها / S/ 3> غَيْرَ الاضطراب فيها والانقلاب، مُنقطعةَ الأَمل مِن <الإنفلات / R / 4 ؟ /S> مِنها وَالنّجا، و هذه كانَت حالَتی فی التَّشبُّث بالدّنيا، فَلَمّا تَجافَيتُ عنها أَلْفَيتُ ظِلَّ الحمام <فاسْتَروحتُ ؟ / S> قليلاً مِن الكَدّ والتَّعب، فَمَتی

يَميلُ قَلبى إلِى الجَنّة و كيف أَهْوى الإشتغالَ بِنعيمِها حَتّى أَعودَ بذلك إلِى الوِثاق و يَضيعَ اجتهادى فى الاقتراب مِن حَوزة الخلاص.

R, A-1: الملايكة ‖ 2-: تو گوئی حرة است با حاء مهمله ‖ R, A-3: اليها (؟) ‖A-4 : الانقلاب ‖

س - ۵۳ / 10 - قال السّائل: فَإذا لَم يَكُن ما تَقَدَّمَ عِلماً حَقيقيّاً فَما هو؟

ج - قال المجيب: X هو فى ضِمن الرّاهِن مِن الزّمان أعنى الآن منه X <1/S>.

---

1 - حکم ظاهر را جواب <: عبارت X ـ X> چندان مناسب با سؤال، در دیده نمی آید ‖

س - ۵۴ / 13 - قال السّائل: ما <هو؟ / S> الّذى يُحَصَّل به ؟

ج - قال المجيب: <تُحَصَّل / S / 1><به / S / 2> مَعرفةُ جوهرِ الشّيئِ و جِنسِه ثُمَّ كِيفيّتِهِ الّتى هِىَ العلاماتُ <الفاصِلةُ / R / 3> بَعضَ الأشياء مِن بَعضٍ ثُمّ مَكانِه وَ وَضعِهِ

وَ جِهاتِهِ.

R, A-1: يحصل ‖ R, A-2: فيه ‖ A-3: به ضاد معجمه <الفاضلة / S>‖

س – ٥٥ / 14 ـ قال السّائل: ما <هو؟ / S> اسمُ هذا العِلم و مَعلومُهُ و كَيفيّتُهُ ؟

ج – قال المجيب: أمّا اسمُهُ فَهُوالمَجاز و <التّعبير / R/S ؟/1> وَ أمّا مَعلومُهُ فَجَميعُ ما لَطفَ أو كَثفَ بِأسْرِهِ، وَ أمّا كيفيّتُهُ فَهِي <الإحاطة / 2/R> الكُلّيّة جُملةً واحدةً وَ بِنَوعٍ واحدٍ، ثُمّ لا يَنفَعُ إلّا بِالاستعمال الّذى هو <الاحتواء / 3/S> <على / S> المَحسوسات والمَعلومات والانفصالُ عنها أصلاً.

A-1: غيرواضح ‖ A-2: الاخلاط ‖ R, A-3: احتواء ‖

س – ٥٦ / 15 ـ قال السّائل: فَمَتىٰ يَكونُ الخلاصُ ؟

ج – قال المجيب: ألنَّفسُ فِي الانسان جُوهرةٌ إلٰهيّةٌ طاهرة غَيرُ مُدنّسةٍ وَ إنّما <التّدنُّس / S / 1> لِلقلب مِن أجلِ تَقَلّبِهِ فيما بَينَ القُوى الثّلث <الأوّل / 2/S> المذكورة مراراً،

فَما لَمْ يَطَّهِرِ القَلبُ طهارةً كطَهارةِ النَّفس حَتّى يَتَّحدا بِاتّحاد الصِّفةِ لَمْ يَنْفَعِ اختلاطُهما وَ لَمْ يَكُن خلاصٌ.

تَمَّتِ القطعةُ الثّالثةُ المَقصورةُ عَلى ذِكرِ الجَزاء وَ كيفيَّةِ <المجازات / 3/S>. «193 ـ ۲۷».

---

1 - R, A: التدنيس ‖ 2 - R, A: الاولى ‖ 3 - R, A: المجازاة ‖

< S / و >

< أَلقَطعةُ الرابعةُ >

س – ۵۷ / 1 ـ قال السّائل: قد قُلتَ فيما تَقَدَّم أَنّ زَهادةَ الزّاهد المذكور لا <تُنال / R / 1> إلّا <بالعبادة / S / 2> عَن قَلبٍ طاهر نَقيّ و نيّةٍ خالصة و قُدْسٍ فِي الأَعمال، أَو بِالانقباض عَن <المحسوسات / S / 3> وَامتلاك الحواسّ، فَهَل تُنالُ بِغَير هذين الطّريقين؟

ج ـ قال المجيب: نِيلُها بِخَمسِ طُرُقٍ أَحَدُها أَنْ يَعمَلَ الإِنسانُ فِي الدّنيا خيراً كثيراً و يَتَعبدالله (۴۱۷ ب) زماناً

طويلاً، ثُم لاٰيَنالُ تلكَ الزّهادة فِي القالِبِ الّذي هو فيه حتّى إذا انتَقَل <بالمَمات / R / 4> أُهِّلَ لِقالِبٍ يَسْعَد بها فيه، والثّاني أَن يُكَثِّر حَسناتِه و يُعَظِّم فِي العبادة اجتهادَه، فَيَرزقهُ الله فِي قالبه الفُوزَ بِالحكمة و يؤتيه فيه أُبَّهةَ تلك الزَّهادة، والثّالثُ أَن يَنالها بِتَناول «رَسايَن» وَ هِيَ الأَدوية والعِلاجات الموصوفة لذلك <؟ /S> وَالرّابعُ وَالخامسُ <هو / S> ما تَقَدَّم أَوّلاً.

A-1: ينال ‖ R-2: العبادة <= غلط مطبعی است> ‖ R-3: لمحسوسات ‖ A-4: بلمماب ‖

س – ۵۸ / 2 ـ قال السّائل: هَل يُمكن الزّاهد المذكور أَن يَصيرَ رُوحانياً ؟

ج – قال المجيب: أَمّا وَ هو في قالِبِه الجَسداني فَلاٰيَتَمَكّن مِنَ الانتقال إلى <تلك / S / 1> الطّبقة، وَ أَمّا عند الانفصال مِن قالِبه فَإن دامَ ذلك <قَوّىٰ ؟ / S> إحدىٰ تلك القُوَى الثّلثَ الأُوَل كَاختياره فَإنّه يَنجُو إلى < الجِنس / R/ 2> الّذي قَوّىٰ قُوَّته وَ يَصير مَلَكاً أَوشيطاناً أَو جِنّياً.

R-1: تلك ‖ A-2: غيرواضح است از سر افتادگی ‖

س - ۵۹ / 3 - قال السّائل: فَهَل فی تَقوِیَتهِ إحدیٰ تلك القُویَ الثَّلٰثِ اکتسابُ أجْرٍ أو إثم حَتّی یَسْتَحِقَّ به حلولَ جَسَدٍ مِن الجنس الّذی أراد <ه /S> ؟

ج - قال المجیب: لَیس فیها کَسْبُ شیئٍ و <لٰکنّ / 1/R> <الغیر؟ / S> فقط حَتّی إذا قَوّیَ الخیریَّةَ نَحَّیَ الشَّرَّ عَن نَفْسه فکان مَلَکاً، وَ إن قَوّیَ الشَّرّیّةَ نَحّیَ الخیرَ عَن نَفْسِه فصارَ شیطاناً کَمَنْ سَقیٰ زَرْعَه فَاجْتَمَع فی مَوضع منه ماءٌ فاضلٌ عَن القصد وَ أقبل علی تَبثیق <مجَریٰ / 2/S> لِخُروجه فَلَیس فی ذلك مِن السَّقْی عَلَی الشّیئ وَ إنّما یُنَحِّی الفَضْلةَ عَن زَرْعِهِ فَقَط.

....

A-1: لیکن ‖ R-2: مجرٰی <= مغلوط مطبعی است> ‖

س - ٦٠ / 4 - قال السّائل: إنّ الزّاهد المذکور إذا قَدر علی تَعظیم الصَّغیر و تَکثیر «194-۲۸» القلیل ثُمَّ جَعل بدنَه أبداناً لِلتّعاون عَلی مقصودٍ واحدٍ فَهَل <تکُون / 1/ S> تلك الأَبدان بِقُلوبٍ أَو بقلبٍ أَو بِلاقَلبٍ؟ وَالأَخیر یُوجِبُها جیفاً مَواتاً وَالأَوْسَط یوجِبُ الفِعل لِواحدٍ مِنها لِأَنَّ القَلب یَتفَکَّر أوّلاً ثُمَّ الجَسد یَفعل ثانیاً بِحَسَب ذلك وَ إن کانَت بِقُلوبٍ اختَلفَتِ الأَفکارُ فَاختَلف الفِعلُ.

ج ـ قال‌المجیب: یَختَصُّ کُلُّ واحدٍ مِنها بِقَلبٍ وَ لایَستَبدُّ أَحدُها بِشيءٍ دوُن‌الآخر حَتّی تَختَلفَ وَ إِنّما هی أَبدانٌ و قلوبٌ مُنبعثةٌ <مِنها / S / 2> فَالأَصل هُوالأوَّل وَالباقیةُ توابعُه.

....

R, A-1: یکون ‖ R, A-2: منه ‖

س ـ ٦١ / 5 ـ قال‌السّائل: أَلطُّرُقُ‌الخَمسةُ‌الّتی تَقَدَّمت فی نَیل‌الزّهادة أَیُّها أفضَل ؟

ج ـ قال‌المجیب: <هو؟ / S > أخیرُها‌الخامسُ‌الّذی هو تَملّکُ‌الحواسِّ و ضَبطُها.

س ـ ٦٢ / 6 ـ قال‌السّائل: إِذا عَمَّت تلک‌الزَّهادةُ أَصحابَ‌الطُّرقِ‌الخَمسةِ فما <هو ؟/ S> السَّبَبُ فی تَخصیص أَخیرِهم بِالفضیلة ؟

ج ـ قال‌المجیب: لِأَنَّ <اولئک / S / 1> لا یَخلونَ مِن اقْتراف أَجْرٍ أَو اثم أَو ما یَتَوَسَّطُهُما فَتکون قُلُوبُهم مُتوزَّعةً بالجزاء عَلَی‌الکَسب وَالمُکافات علیه فَهُوالفارغُ بِالحقیقةِ، وَ شَتّان بَین‌الفارغ مِن شیءٍ وَالمشغولِ به.

....

A-1 ؟ R,: اؤلئك ‖

س – ٦٣ / 7 ـ قال السّائل: إذا اکتسب الإنسانُ مایُوجِب <المکافات / S / 1> بِه فی قالِب غَیْر قالبِ الاکتساب فَقَد بَعُدالعَهْدُ فیما بَینَ الحالین و نُسِیَ الأمرُ.

ج – قال المجیب: ألعَمل مُلازمٌ لِلنّفس لِأَنّه فِعلُها وَالجَسد آلةٌ <لها / S/2> و لأنِسیانَ فی الأشیاءِ النّفسانیّة فإنّها خارجةٌ عَنِ الزّمانِ الّذی یَقتضی القُرب وَالبُعد فی المدّة، و ذلکَ العَمَلُ بِملازمتهِ النَّفس یُحیل خلقَها و طِباعَها الی مِثل الحال <الّذی / S / 3> تَنتقل <إلیه / S / 4> فَالنَّفسُ بِصَفائها عالمةٌ بذلک مُتذکِّرةٌ له غَیْر ناسیةٍ، و إنّما <تُغَطّی / S / 5> نُورَها کُدُورةُ البدن إذا اجتَمَعَت مَعَه X عَلی مِثال الإنسان المُتذکّر شیئاً عَرَفه ثُمّ نَسِیه بِجُنونٍ أصابَه أو عِلّةٍ اعتَرَتْه أو سُکرٍ رانَ علی قلبه X <R / 6> «195_۲۹».

R,A-1: المکافأة ‖ R,A-2: فیه ‖ R,A-3: الّتی ‖ R,A-4: الیها ‖ R,A-5: یغطّی ‖ 6- عبارت X ـ X برگرفته و افزوده است از کتاب ماللهند ‖

س – ٦۴ / 8 ـ قال السّائل: إذا کانَ الشّریرُ مَنقولاً إلی

شَرٍّ فَسَيَكسبُ فی‌النَّقلة ما يَتضاعفَ بِه‌الشَّرُّ، فَهَل لِذلک حَدٌّ مَحدودٌ يُوجِبُ‌الوُقوفَ أَم لا ؟

ج – قال‌المجيب: أَمّاالحَدُّ وَ إِن كانَ له وُجودٌ فَلَيس عِندنا بِمَعلوم، وَلٰكنّا نَرىَ‌الصِّبيانَ والأَحداثَ يَرتاحُونَ لِلدُّعاءِ لَهم بِطُولِ‌البَقاءِ و <يَخزَنُون / R / 1><لِلدُّعاء / S / 2> عَليهم بِعاجِلِ‌الفَناءِ وَماذى لَهُم <وَ عَلَيهم /3/R> فيها لَوْلا أَنّهم ذاقوا حَلاوةَالحَياةِ وَ عَرفوا مرارَةَالوَفاة فی مَواضِیِ‌الأَدوار الّتی تَناسَخُوا فيها <لوُجُوهِ / R / 4> <المُكافات / S / 5>.

A-1: محون || R-2: اللدعاءِ <= مغلوط مطبعی است> || 4- برگرفته و افزوده است از کتاب ماللهند || A-4: لوجود || R, A -5: المكافأة ||

س – ٦٥ / 9 ـ قال‌السّائل: فَإِذا لَم‌يُعرَف لِذلک أَوَّلٌ وَ قَد تَرَدَّد بَيْنَ‌الاكتساب وَالجزاءِ فَصارَ ذلک‌الفعلُ لَه فی‌القَوالب طبيعةً فَلايُعرف لَه أَيضاً آخِرٌ، وَ ذلک يُؤَدّي إِلی انقطاعِه أَصلاً عَن‌الوُصول إِلی‌الخلاص.

ج – قال‌المجيب: لَو لَم‌يَكن لذلک‌الفعلِ سَبَبٌ مُوَلِّدٌ له

وَ باعثٌ لكانَ الأمر كَما تَصَوَّرتَه، وَ لٰكنّكَ تَعْلم ضَرورةً أنّ لَه أَسباباً تُهَيّجُهُ، فَإذا قُطِعَت الأَسبابُ انْقَطَع بِها الفِعل وَانْتَهىٰ إلى آخِره و مُنتَهاهُ و تَيَسّر السَّبيلُ (۳۱۸ آ) إلىٰ طَلَب الخلاص، X وَ لِأَنَّ القَلبَ مُتَقلِّبٌ مَع ذِكر العُقْبىٰ مُشْتَغلٌ بِما تُهيّأَ له مِن <المجازات / S / 1> يَرْغبُ مَرَّةً فى راحِتِها وَ يَرهب أُخرىٰ مِن شِدّتها، وَ <المجازات / S / 2> تُعْدَم بِبُطلانِ ما يُوجِب أَجراً أَو إثماً، فبِما ذى لَيت شِعرى يَتَشَبَّثُ القَلبُ حينَئذٍ إذا لَمْ يَكن يَتَشبَّثُ مِن رَغبةٍ أَو رُهبةٍ، بَل لَيس لَه غَير التّفرّغ لِطَلَب الخلاص، مادامـا مُوجُودين غَير مُنْجِقين دارَ الأَمرْ فى بابِ الكسب فى القَوالب عَلىٰ ما يَتَّصل وَ لا يَنقَطع، وَ ان لَمْ يَبْقَ عَلىٰ حالةٍ واحدةٍ أَو أَحوالٍ مُتشابهةٍ، بَل استَحال نَوعَا الخيرِ والشَّرِّ أَحدهُما الى الآخر إمّا بِالتّبادل وَ إمّا بالتّمازج فَرُبّما كانَ الإنسان مُثاباً بِنعمةٍ وَاضطَرّه التَّقلّبُ فيها إلى <الإساءَةِ / S / 3>، وَ إيذاء الغَير يَقتَضى الاثم كَمايكون مُعاقَباً <بِشَرارة؟ / R> وَ صَدَر مِنه فيها شيئٌ مِن عَواطفِ رَحمةٍ أَو إحسان يُوجِب الأَجر فَإذا لَمْ يَبْطلا مَعاً لَمْ <يَنفصل الانفصال ؟ / R / 4> وَ لَمْ يَنقَطع الدّور. وَلٰكنّ الزّاهد المذكور قَدْ أَبطَل أَمرَهُما لِلمُسْتأنف وَ ذَهبا

بِأَنْفُسِهِما < لِلماضی؟ / S > حَتّی تَلاشَیا أَو کادا، فَلِذلک تَمَکَّن مِن المَطلوب X <5 / S> «196ـ ۳۰».

R,A-1: المجازاة ‖ R,A-2: المجازاة ‖ R,A-3: الاساءة ‖ A-4: ینفصل الافضال ‖ 5- عبارات X ـ X خالی از ضعف تألیفی نیست لاقل به برخی موارد ‖

س – ٦٦ / 10 ـ قال السّائل: X إذا عُدما مَعاً فی ماضیه وَ فی مُستَقبَله وَ للخلاص <انس... / R / 1> فَکَیف یَحصل <أَثَر؟ /S / 2> مِن لَیسَین ؟

ج – قال المجیب: لَیس عَدَمُهما بالعَدم المُطلَق ولٰکنّه انتقالٌ مِن القُوّة أَو کَوْنٌ <فیها / R / 3> فی زَمانین هُما کذلک وَ کذلک لایُؤَثّران بِالفعل فی الرّاهِن المُوجودِ بالفعل، کَما یَصفَرُّ الأبیض ثُمّ یَسوَدّ الأَصفَرُ فَالبَیاضُ وَالسَّوادُ فی حال <صَفرتِهما؟ / S / 4> غَیر مَعدومین بِالإطلاق وَ إلّا استَحالَ وُجودهُما وَلٰکنّ الآتیة <قائمةٌ / S / 5> <لهما؟ / S> فی القُوّة فَإن لَطف عَن الإحساس بالمَشاعر لَم یَلطف عَن الإدراک بِالعقل، ثُم یَتَکَیّفان بِالقُوی الثَّلثِ الأُوَلِ بِدَلیل أَنّ الماضی حین کانَ راهناً لَم یَتَعَرّ عَن <مُکافاتٍ /S / 6> سَبَبُها

<هو؟ / S> تلک القویٰ کَما لا یَخلُو المُستأنِفُ مِنها إذا صارَ راهناً وَ هُما إذَن ذَوا <أثَرین؟ / S / 7> وَ إلّا لَمْ یَکن لَهُما أثَرٌ فی الوُجُود X <8/S>.

A-1: غیرواضح است و حرف آخر افتاده است ‖ A-2: انس، R: اثر؟ (ح) ‖ A-3: غیرواضح و شاید: فیهما ‖ R, A-4: صفرته ‖ R,A-5: قایمة ‖ R,A-6: مکافأة ‖ A-7: اثبین - R: شاید: انس یا: اثرین؟ (ح) ‖ 8: عبارات X ـ X خالی از تعقیداتی نیست به برخی مواضع ‖

س ـ ٦٧ / 11 ـ قال السّائل: إذا <تَغَيّرتِ / R / 1> القُوىَ الثّلثُ الأُوَلُ وَاختَلفَت فَهَل يُمكِنُ أن يَقَعَ لَها اتّفاقٌ على اتّحادٍ؟

ج ـ قال المجيب: لِمَ لا يَكُون ذلك؟ وَ فِعْلُ كُلِّ واحدٍ مِن الدُّهن وَالفتيلةِ وَالنّار <هو؟ / S> غَير فِعل الآخَر وَ إذا اجْتَمَعتَ آثارُها وَاتَّحدت أفعالُها كانَ مِنها السِّراجُ <ذا؟ الإضائة / S / 2> الواحِدةِ، وَ لِهذا إذا <صَفى / S / 3> القَلْبُ وَ تَهَذَّبَتِ النَّفسُ حَتّى كانا مَعاً اتَّحدَ المَعقولُ وَالعَقلُ وَالعاقِلُ و صارَت كُلُّها عاقِلاً.

1- شايد: تغايرت (ح) ‖ R,A-2: ذوالاضاءة ‖ R, A - 3: صفا ‖

س – ۶۸ / 12 ـ قال السّائل: ما <هو؟ / S> مَعْنَى المَعقُول إذا عقَلَ العَقْلُ وَ اتَّحَدَ <بِمَعقُولِهِ / R / 1> ؟ <فإنّما؟ / S / 2> <هٰذا؟ / 3/S> <يَذهب؟ / S / 4> إلىٰ أن لَيس <هُنا؟ / S> غَيرالعَقلِ فَقط.

ج – قال المجيب: كَما أنّكم لا تُثبِتُون غَيرَ <العَقل / 5/S> فكذلك لأنُثبِتُ نَحن غَيرالعاقِل وَ لَيس بَينَنا عِند التَّحصيل خلافٌ فىالمَعنىٰ إنّماالخلافُ فىالعبارة، وَ مَعنىَ الاتّحاد عَلىٰ حالِه حاصِلٌ فى واحدٍ ما كَزَوجةِالرَّجل يَتَصَوّرُهاالرَّجلُ بِصُورةِالوَدادةِ فَيُسمّيها «197ـ ۳۱» <حَبيبَةً / 6/R> وَ يَتَصوّرها بَعْدالضِّراب بِصُورةالعَداوةِ لِفَرطِالغيرةِ فَيُسمّيها بَغيضةً. و بَعْضَهُنَّ بِصورةِالتّساوي فىالزّوجيّة فَيُسمّيها شَريكةً، وَ أمثال ذلك مِمّاالمَعْنىٰ فيه مُتَّفقٌ وَالإسم مُختلِفٌ، فَمَهما كانَ عَقلٌ <فَقط / R / 7> لَزمَ مِنه أن لايَكُونَ غَيرالعِلم وَالمَعرفةِ بِالدّيمُومةِ وَ نَحن نَرىَ الأشياءالمَعلومةَ رُبّما تَكُون مَجهولة فَيُعلَم مِن ذلك أنّ اختلافَ ها تَين الحالَتينِ وَقَعَ مِن عاقِلٍ يَعقلُ بِآلةٍ له هُوالعَقل فَيَعرف <الشيءَ / S / 8>

حاضِراً وَ یَخفیٰ علیه اذا غابَ <عنه؟ / S> وَ یَعْرف الشَّیْءَ ثُمَّ یَحْضره شیءٌ آخر فَیَعْرف وَالمَعرفةُ بِالشَّیْئین المُتَغایرین مُتَغایرةٌ و بَینَهما فَرْقٌ، وَلَوْ لَمْ یَکُن غَیْرالعقلِ لَمْ <تَکُنِ /S/ 9> المَعْرفةُ إلّا واحِدةً وَ فی جمیعِ الأشیاء <دائمةً / S / 10> وَلٰکِنَّ العَقْلَ لِلعاقل کَالجُوهَرة فیما بَیْنَ البَصر والمُبْصِر فَإذا <أُضیئَت / R / 11> أدَّتْ إلی النّاظِر ألوانَ المُبْصَرات و أشکالَها.

A-1: معقوله ‖ R-2: فانها، شاید: فانما ‖ A-3 ؟ R: لهذا ‖ A-4: حرف نخستین غیرواضح است و تواند بود که: یذهب باشد ـ R: مذهب ‖ R,A-5: الحق، شاید: العقل (ح) ‖ A-6: غیرواضح ‖ 7- شاید: فقد (ح) ‖ R-8: الشیءَ ‖ R,A-9: یکن ‖ R,A-10: دایمة ‖ A-11: غیرواضح، شاید: اضفت (ح) ‖

س ـ ٦٩ / 13 ـ قال السّائل: ألعَقْلُ کالسِّراج فی إظهار نَفْسِه لایَحتاجُ إلی ماسواه.

ج ـ قال المجیب: ألسِّراجُ <لِمُسْتَضیءٍ / S / 1> ما، کَذلک العَقْلُ لِعاقلٍ ما.

1- لمستضیء

س – ۷۰ / 14 ـ قال السّائل: أَلعَقْلُ یُدْرِکُ نَفْسَهَ لِنَفْسه فَلاْحاجةَ <له؟ / S / 1> إلیٰ غَیْره.

ج – قال المجیب: <بل / R / 2> لَیسَ إدراکهُ لِنَفْسه مِن أَجْل أَنّ المُجْتَمِع لَمْ یَجْمع نَفْسَهُ وَ إنّما جَمَعَهُ غَیْرُه، وَالعَقلَ لایُدْرِکُ إلّا مَعقولاً فَقَدْ حَصَلَ فیه أَثْرُالغَیْر وَ نَوْعٌ ما مِن الاجتماع، وَالعاقِلُ لَیس کذلک فَإنّما یَحصل فیه الاتّحادُ دُونَ الاجتماع (۴۱۸ ب) فَقدْ بَطَلَ ما ذَهَبْتَ إلیه وَ صَحَّ ما قُلناهُ.

A-1: R, به ‖ A-2: من ‖

س – ۷۱ / 15 ـ قال السّائل: ما <هی ؟ / S> ثَمَرةُ العِلْم الخَفیّ ؟ X</R/1>

ج – قال المجیب: ثَمَرَتُهُ <هی ؟ / S> زَوالُ الشُّوقِ وَ <المَشوقِ إلیه / R / 2>.

A-1: عبارات X ـ X مکرّر است ازپی عبارت «ما ثمرةالعلم الخفی» ‖ A-2: الشوق ‖

س – ۷۲ / 16 ـ قال السّائل: و ما <هو؟ / S> جَدْوىٰ زَوالِ هذا الشُّوق ؟

ج – قال المجیب: <هو ؟ / S> تَوَسُّطُ <إلى / R / 1> العِلْم حَتّى <أن ؟ / S> <يُغمَّرَ ؟ / S> المُشتاقُ و <تَتَحقَّقَ / S /2> الوحدانيّةُ لِلواحِدِ «الحَقّ 198 ـ ۳۲».

A-1: غیرواضح ‖ R,A-2: یحقق ‖

س – ۷۳ / 17 ـ قال السّائل: هَلْ <تكون / S / 1> في البلغ هٰذِه <الرُّتبةَ / R / 2> السَّنِيَّة بَقيَّةٌ مِن دَرَنِ الدُّنيا أَمْ يَنقى عَن دَنَس الجَهالةِ؟

ج – قال المجیب: أَلجَهلُ لِلإنسان في الدّنيا كالطَّبيعي وَالعِلْم <طاري / S / 3> عليه غَريبٌ عنده فَلابُدَّ مِن بَقايا ما هو خُلقٌ وَ عادةٌ عِند هُجوم ما هُو مُستَغرَبٌ.

R, A-1: یكون ‖ A-2: الرغبة ‖ R-3: طارئ ‖

س – ۷۴ / 18 ـ قال السّائل: فَكَيف تَسبيكُه حَتّى <أن؟ / S> يَتَصَفّىٰ مِنها كَمالاً؟

ج – قال المجیب: <هو؟ / S> <بالتَّعويد / R / 1>

وَالإرتياض وَالتّدريب، وَ تَقَدَّمَت كَيفيَّةُ ذلك ثُم إذااعتادَ الواجِبَ قَليلاً قليلاً صارتِ العادةُ كَالطَّبيعةِ وَ غالَبَتِ الطَّبيعةَ حينَئذٍ <فَغَلَبَتْها / R / 2> وَ خَلَصَ المُعتادُ عَن تلكَ البَقايا وَ عِند <الوُصُول ؟ / S / 3> <إلىٰ ؟ / S / 4> هٰذِهِ المَرْتَبة يَتَباعَدُ عَن دَواعِي الأَجْر وَالإِثْم مَعاً فَيَطْهرُ مِن الأدناس، وَ يَستَقِرُّ العِلمُ عَلىٰ مِقدارٍ غَيْر مُتَكَثِّرٍ بِكَثْرَةِ المَعْلُومات و <لايتسير ؟ / S> تَباعُدها وَانبِساطها فَإنّها حينئذٍ فانية بِاتّحادِ الثَّلثَةِ المَذْكورة.

A-1: بالتعويذ ‖ A-2: فعليتها ‖ R,A-3: الحصوكول ‖ R,A: فى ‖

س – ۷۵ / 19 ـ قال السّائل: فَماذى يَكُون حالُ القُوىٰ الثَّلثِ الأُوَلِ وَقتَئِذٍ ؟

ج – قال المجيب: فِعْلُ هذه القُوىٰ يَكُون مُتعلِّقاً بِالزّمان وَالمُدَّةِ، وَ تِلكَ السَّعادةُ الحاصِلةُ لِلسَّعيدِ الجُدِّ <بدل ؟/1/R / S> عَن الزَّمانِ وَالمُدَّةِ وَ يَعلُو على <القُوىٰ الثَّلثِ ؟ / S / 2> فَيَستَغْني عنها.

A-1: غیرواضح ‖ A-2 ؟ R: الثلث القوی ‖

س – ۷٦ / 20 – قال السّائل: ما <هو ؟ / S> مِقْدارُ مُدَّةِ الفِعْلِ ؟

ج – قال المجیب: <هو ؟ / S> «کش» وَ هُوَ رُبْع طَرْفَةِ العَیْنِ.

س – ۷۷/21 – قال السّائل: مِن أینَ عُرِفَ احتیاجُ الفِعْل إلی مُدّةٍ ما ؟

ج – قال المجیب: مِنَ المُتَلَوّن بالبیاض إذا ذَهَبَ نَحْوَ الإصْفِرار، فَإنّ الانتِقالَ فیما بَینَهما لا یَستَغْنی عَن ذلک المقدارِ.

س – ۷۸/22 – قال السّائل: <فكَیْف / 1/S> الخلاصُ؟

ج – قال المجیب: إنْ شِئتَ فَقُلْ هُوَ تَعَطُّلُ القُویَ الثَّلثِ الأُوَل عَن فِعْلِها وَ عَوْدُها إلی المَعْدِنِ الّذی وَفَدَتْ مِنه، وَ إنْ شِئتَ فَقُلْ هُوَ رُجوعُ النَّفسِ <عالِمَةً / R / 2> إلی طِباعِها «199–۳۳».

R,A-1: کیف ‖ 2- برگرفته و افزوده است از کتاب ماللهند ‖

تَمَّتِ القِطعَةُ الرّابِعَةُ فی
الخلاصِ وَ تَمَّ بِتَمامِها
الكتابُ وَ هُوَ كُلُّهُ اَلفُ
و < مِأَةُ / S / 1 >
سُؤالٍ مِن الشِّعْر.

‖ مائة :R, A-1

< ز / S >

< مُؤَخَّرةٌ يُوقَفُ مِنها عَلی حالِ الكتاب عِندَ الأُستاذِ الرَّئيس / S / 1>

قال <الأُستاذُ الرَّئيس / S> ابو ريحان <البيرونی / S>: هذا كان كتاب باتنجل وَالّذی <دَعیٰ / S / 2> إلی نَقلِه هُو خفاءُ ما يَعْتَقِدُهُ الهِندُ فی مذاهبِهِم عَلی مَن يحكيها عنهم فی الكُتُب حَتّی إذا أُخِذت منها لِمُجادَلَةِ الخُصوم لَمْ <يَبْقَ لها / R / 3> فيما بَيْنَ المُناظِرين شيئٌ مَعلوم يَرجعان إليه و كان مبدأ النّظر بَينَهما <الإنكار / R / 4 > والجُحُود، و مَن لَمْ يَعْرِف الشَّرَّ لم يَجتَنِبه كَما أَنّ مَن لَمْ يَعرِف الخَيرَ لَمْ <يَجْتَلِبْه

/ R / 5> وَ لِذلك قيل تَعَلَّموا السِّحرَ وَ لاٰ تَستَعمِلوه.

فأمّا ما فى الكتاب مِن المُحالات فَمِن جهة أمرين: أحَدُهما <هو أنّ ؟/ S> قَلَّ ما تَجِدُ قَوماً يَرجعون فى الأُصول إلى ما ذكرنا <ه / S> مِن الحُلول وَالإتّحاد و فى الفُروع إلى الإفراط فى <التَّقَشُّف / R / 6> إلّا و يَذكرون شيئاً مِمّا يَستحيلُ كَونُه فى <العقل ؟ / S / 7> وَاترُكْ قَوماً يَجعَلون أمثالَ ماتقدّم كراماتٍ لِلأولياء و قَوماً آخَرَ بإزائهم <يَستَعظِمونها / R / 8> و يَتَصوَّرُونها مَطاعنَ فى مُعجِزات الأنبياء صَلوٰت الله عليهم، وَارجَعْ إلى النَّصارىٰ و هُم عَلَى الصِّفة الّتى أشرنا اليها فأمّا فَرطُ تَقَشُّفِهم و تَخَلّيهم عَن الدُّنيا <فَيَشهد /9/R> له النَّهىُ عن التَّعرُّضِ لِأصحاب الصّوامع مِنهم لِاشتغالِهم بِأنفُسِهم و <تَعذيبِها /R / 10> حتّى أنّ الرُّطوبات تَفنى فى أبدانهم و لايَبقى بَين الجُلود والعِظام شيئٌ مِن لُحومِهم، و رُبَّما يَموت أحَدُهم <قائماً / S / 11> فى العِبادة فَيَبقى مُستنداً إلى الجِدار مُتوكّئاً على العُكّاز<ة ؟ / S> قُروناً و أحقاباً (۴۱۹ آ) X <بِانقِطاع / R / 12> مَوادِّ الثِّقل عنه و عدم العُفونات وَالّتى <نملها؟ / S / 13> فى بدنه <يُتعاهد / R/؟/S> بنفض الغبار و <يعلم ؟ S/(R) / 14> <بالدكران؟ S/(R)/15> X <16/S> والزّيارة

مِن الأقطار حتّى تعمل اليُبوسةُ ما كانت عَجزت عنه الرُّطوبة مِن <تَفريق / 17/S> أجزائه و تَرميم عِظامه فَيبطل حينئذٍ.

وَ أمّا أَخبارُهُمُ المُستحيلةُ فَتَسْمعُ مِنهم الأعاجيبَ عند ذِكر الآباءِ الأسلافِ <و / S / 18> المَطارِنةِ و <البَطارِقَة؟ / 19/S> الأخلافِ والمُستَشهَدين بِسَبَب الدِّيانة، وَ نُمُوّ شُعُورهم و أَظفارهم بِحَيْث تَحُوجُ الى القَصّ والقلم و <هُم / R / 20> مَوْتىٰ، ما يَزُول معه التَّعجّب مِن غيرهم «200 ـ ۳۱».

وَ أمّا الآخرُ: فَهُو أنّ الهند مِن ذلك أوفرُ نصيباً و أقلُّ نَظَراً حتّى إنّي لا أُشَبِّهُ كُتُبَهم فى الحِسابات النُّجوميّة مِن جهة المعانی و <كذلك ؟ / S> مِن جهة النَّظم والتَرتيب إلّا بِدُرٍّ مُختَلِطٍ بِبَعْرٍ و جواهر <مع / R / 21> خَزَفٍ لايَهتدُون لِتَمييزها و لايَنتدِبُون لِتَحصيلِها و تَحسينها، و يَزيدُ فى ذلك ماذهبوا إليه مِن التَّميّز عن غَيْرهِم والنّهى عَن الاختلاط بِهم وَ لَوْلا ذلك لَتَهذّبوا بِمُعارَضاتِ الخُصُوم و إنكارِهم ما عندهم، وَ إنّما جِدالُهُم مَعَ السَّمَنِيّة الّذين فيما بَيْنهم وَ اولئك أمثالُهُم لايَفضُلون عليهم.

وَ سَأَعْمَلَ بِإذنِ الله كتاباً فى حِكايَةِ شَرايِعِهم والإبانة عن <عقائدِهِم / 22/S> وَالإشارة الى مُواضَعاتِهم و أَخبارِهم و

بَعضِ المعارف فی أَرضهم و بِلادِهم <لِیَکُونَ ؟/ S / 23> عُدَّةً لِمَن رامَ مُداخَلَتِهم و مُخاطَبَتِهم إنْ <فَسَّحَ / 24/R> اللهُ فی الأَجَل و کَشَفَ المَوانع مِن الأَسقام والعِلَل.

هـذا آخِرُ کتاب
(باتنجل) والله أعلیٰ و
أجلّ، بِعَونِ الله و مَنِّه
القدیم، رَبِّ ارْحَمْ
إنّک <رَؤوف[6]/S>
رحیم.

1- افزوده است به قیاس با عنوان: <الف / S> ‖ 2-R,Ā: دعا ‖ 3-Ā: غیرواضح، شاید: یبقی بها، الا اینکه حرف واپسین مانده است با: راء ‖ 4-Ā : الانکار ‖ 5-Ā: یجتلب ‖ 6-Ā: التعسف ‖ 7-R,Ā: المعقول ‖ 8-Ā: یستعطفونها ‖ 9-Ā: ویشهد ‖ 10-Ā: نعدبها ‖ 11-Ā: فانما ـ R: قایما ‖ 12-Ā: بالانقطاع ‖ 13-R,Ā: چنین است و صحیح آن معلوم نشد ‖ 14- ایضا ‖ 15- : ایضا ‖ 16- عبارات X ـ X مغلوط است و افتادگی نیز می‌دارد ظاهراً و تصحیح آن ممکن نشد ‖ 17-R: تفریق <= مغلوط مطبعی است> ‖ 18-R,Ā: و عند ذکر

‖R, A-19: البطاركة ‖A-20: هو ‖ A-21: غيرواضح ‖R,A-22: عقايدهم ‖ R, A-23: يكون ‖ R, A-24: سا ‖

وَقَد وَقَعَ الفِراغُ مِن نَسخِهِ مَعَ المُقابَلَةِ والتَّصحيح و إعمال بَعض التَّنقيحاتِ الّتی خَطرت بِالْبال حَسَبَ المقام والحال بِيُمْنَی اللّا شيئ سُها عفی عنه ربُّه فی أُخْرَيٰات أُخریٰ مَجالسَ انعقدت لِأَجْلها بِأُولَيٰاتِ ليلة الاثنين ٦ / آذر / ١٣٦٨ الشّمسيّة بطهران صينت عن الحدثان و لنعم ماقيل:

تَریٰ أَنتَ دُهناً فی قوارير صافياً
وَ لَمْ تَدرِی مايَجْري على رَأس سِنِيمِ.

Pātānjalī

by

'Abū Rayḥān Bīrūnī

Ed. by

Manouchehr Sadouqi "Sohā"

Institute for Humanities
and
Cultural Studies

Tehrān 2001